

در تاریخ سوری آورده اند. که این امر از قرنهای درغورو  
بالمستان و بست بودند، و از اولاد سوران که از نژاد  
سهاک بود.

امیر پولاد در همان دعوت بهره‌ی داشت، که ابوالعباس  
سفاح با بنی امیه جنگیدی. و ابو مسلم نیز معاون و مددگارش  
بود. محمد بن علی بستی در تاریخ سوری چنین نگاشته است:  
چون در دعوت عباسی امیر کور را پیروزیهای  
فراوان دست داد، پس بر سبیل افتخار ابیات را سرود که  
آنراویارنه (فخریه) گویند و ابیات مذکور اینست که شیخ  
کته علیه الرحمه از تاریخ سوری نقل کرده است:  
«من شیرم، بر روی زمین، پهلوان تری از من نیست،  
در هندوسند، و در تخارو کابل نیست  
در زابل هم نیست - پهلوان تری از من نیست.



تیرهای اراده و عزم من مانند برق بردشمنان می بارد  
در جنگ و پیکار میروم و می تازم برگریزندگان  
و بر شکست خوردگان  
پهلوان تری از من نیست.



فلك با افتخار بر خود ظفرهای من می چرخد،  
سم اسپ من زمین را می لرزاند و کوهها را زیر می سازم  
کشورها را و ایران می کنم - پهلوان تری از من نیست.

---

۱ - عبد الرحمن بن مسلم مروزی خراسانی در تأسیس خلافت آل عباس دستوری داشت،  
و از بزرگان خراسانست که در ۱۳۷ هـ منصور خلیفه عباسی او را کشت، درباره نهضت وی به  
فصل سوم این کتاب رجوع شود.

هاله شمشیر من هرات و جروم<sup>۱</sup> را فرا گرفته .  
در غر ج<sup>۲</sup> و بامیان و تخار نام مرا برای درمان درد ها ذکر  
میکند ، در روم و شناسم - پهلوانتری از من نیست .



تیرهای من بر مومی بارد ؛ و دشمن از من می - هراسد ،  
بر سواحل هر یو الرود<sup>۳</sup> میروم و پیادگان از پیشم میگریزند ،  
دلاوران از من می لرزند - پهلوانتری از من نیست .



زرنج را به سرخرویی شمشیر فتح کردم ،  
دو دمان سور را به سرداری و باداری رسانیدم ،  
کا کا زادگان خود را بلند بردم - پهلوانتری از من نیست .



بر مردم خود مهر با نی و رواداری دارم ؛  
با اطمینان ایشان رامی پرورانم ،  
و همواره نشو و نما میدهم - پهلوانتری از من نیست .



حکم من بدون درنگ بر کوه ساربلندر وانست ،  
گیتی ازان منست ، ستا یندگان بر منا بر نام مرا می برند ،  
در روزها - شبها - ماهها - سالها - پهلوانتری از من نیست .



شیخ کتبه از تاریخ سوری نقل کند که امیر کسرور مرد  
عادل و ضابط و دارای اشعار خوبی بود ، گاه گاهی شعر

---

۱- جروم جمع جرم معرب گرم بمعنی گرم سید است = اراضی جنوب افغانستان .

۲- غر ج معرب غرو غرستان معرب غرستان است در شمال غربی غور .

۳- هر یو الرود همین هریرود کنونیست ازین معربات اثرز بان تازی برگوینده حما سه

پسید می آید .

می گفت و در سال ۱۵۴ هجری در جنگ‌های پوشنج<sup>۱</sup>  
درگذشت، و بعد از وپسرش امیر ناصر مملکت را ضبط  
کرد و خداوند اراضی غور و سور و بست وزمینداور  
گردید»<sup>۲</sup>

از روی این سند تاریخی دو نفر امیر کرور وپسرش امیر ناصر را می شناسیم که در  
مآخذ دیگر ذکر می از ایشان نیست، و موخر الذکر در حدود ۱۶۰ هجری غور و اطراف بست  
وزمینداور حکم رانده است و حماسه پدرش امیر کرور شعر بست به پنبتوی قدیم که  
حاکی از مقام گوینده و جها نگیری و دلآوری و حماسه است و است و کلماتی دارد که  
اکنون در زبان پنبتو مـتعمل نیست<sup>۳</sup>

منهاج سراج جوزجانی بعد از امیر پولاد (حدود ۱۳۰ هجری) تا عهد هارون الرشید  
حدود ۱۷۰ = ۷۸۶ م ذکر می از فرماندهان این دو دمان ندارد، و این خلای چهل  
سالانه را روایت تاریخ سوری پرمیکند.

اما منهاج سراج امیر دیگر این خاندان را بنجی بن نهاران شنسبی یکی از  
کبار ملوک غور می نویسد، که با یکنفر امیر معاصر غوری شیش بن بهرام بدر بار  
هارون الرشید رفت، و امیر بنجی بلقب قسیم امیر المومنین با مارت غور و امیر شیش به  
پهلوانی لشکر شناخته شد، و سلاطین ما بعد غور از نسل این امیر بنجی اند که سلسله  
نسبش بهمان ضحاک میرسد، وی بقول منهاج سراج امیر خوب روی گزیده اخلاق  
و بهمه اوصاف ستوده موصوف بود، و از حضرت هارون الرشید عهد و لوا آورد،  
چنانچه سلاطین غور بهمان لقب قسیم امیر المومنین تا خروج مغل در غور و هند بودند،  
و دو دمان سبه سالاران معروف سلطنت غوریان از نژاد هما نشیش بن بهرام اند.

۱- پوشنج : معرب پوشنگ و عبارت از غوریان کنونی غرب هرات است.

۲- پته خزانه ۳۰ بعد طبع کابل ۱۳۲۳ ش.

۳- شرح و تحلیل ادبی و انتقادی آن دیده شود در تاریخ ادبیات پنبتو تالیف نویسنده ۸۱/۲ طبع

کابل ۱۳۴۲ ش



کوشانشاه کنشکای کبیر امیر اطور مقندر کوشانی افغانستان

مربوط صفحه ۳۱

منود ارفقايسوى سنوات در باره حكمداران افغانستان در حدود ظهور اسلام

سوربان منود	تگيانان	كابلتشاهان	شيران باسيان	رتبيلان وابل	لوگان غزنه	سالها
	برهنگين ؟				شيزو كنگ لوگيك بو سر ۲۱۴۰	۲۱۰۰
						۲۲۰۰
	شصت پشت (البديوني)					۲۳۰۰
		كنك	شيره معاصر حرام گور حدود ۲۳۰			۲۴۰۰
	خودويه كه		سيري با مسكان موسى جنوبى ۲۴۸۰	نيروزين كنگ ؟		۲۵۰۰
	سپاله پتي					
	يدمه					
	و كه ديوا					
	توزك ميخو					
ماهورى سوري حدود ۲۳۴	۲۳۶	كابلشاه حدود ۲۳۶	شهر معاصر تيمون تنگ حدود ۲۹	رتبيل حدود ۲۰		۵۱
حدود ۲۳۶	۲۳۱	كابلشاه حدود ۲۳۱		۵۴۰		
	۲۸۰			رتبيل اعظم ۵۱۰۰		
امير بولاد حدود ۱۳۰	۲۹۱	تيزك حدود ۲۹۱	عوا، ايسول طونجاو حدود ۱۰۶	رتبيل حدود ۱۱۰	۵۱۰۰	۵۱۰۰
امير كرور ۱۳۹	۱۳۰	تيزك معاصر حدود ۱۳۰	شهر معاصر منصوره مسلم حدود ۱۴۰	۵۱۴۰		
امير زامر ۱۱۶	۱۳۰	تيزك معاصر حدود ۱۳۰	قسن بن تيز سابق حدود ۱۷۶	۵۲۰۰	خانان (خاقان) ۵۱۴۴	
حدود ۱۷۰		۲۰۰	شهر نقول ابن خرد از حدود ۲۳۴	۵۲۳۰	محمد بن خازان ۵۲۰۰	۵۲۰۰
		۲۵۰		۵۲۵۰		
امير سوري حدود ۲۵۲		۲۲۸	سا مندا حدود كلو حدود ۲۹۱	۵۲۵۸	افلج بن محمد ۵۲۸۰	
		۳۲۰	۳۲۰			۵۳۰۰
		۳۰۰	شهر بارنگ معاصر الف ۳۲۷		منصور بن افلج ۳۲۵۰	
		۳۹۳	شهر نقول ابن خرد حدود ۳۲۵		ابو علي يا ابو بكر ۳۲۵۰	
		۳۷۰	۳۷۰		مرسل بن منصور ۳۴۰۰	۵۴۰۰
		۳۷۰	۳۷۰		سجل بن مرسل ۳۴۰۰	

در عصر صفاریان امارت غور در مندیث به امیر سوری بن محمد که ملک بزرگ بود رسید، و در حدود (۲۵۳ هـ ۹۶۷ م) طوریکه در احوال صفاریان به تفصیل خواهد آمد، یعقوب لیث صفاری بلاد نیمروز را تارخج<sup>۱</sup> مسخر کرد، درین وقت طوایف غوریان در والشتان<sup>۲</sup> علیا و سفلی هنوز مسلمان نشده بودند، و سرحداتی کوهساران تحصن جستند و سلامت مانندند<sup>۳</sup> چون فرماندهی غور بعد ازین در همین ساله دوام کرد، و بعد از ضعف دولت غزنوی سلاطین بزرگ ازیشان برآمده اند، ذکر هر یکی در فصل مربوط به غزنویان و غوریان خواهد آمد و آنانیکه در اوایل ظهور اسلام گذشته اند قرار آتی اند:

(۱) ماهوی سوری معاصر حضرت علی حدود ۳۱-۳۶ هـ

(۲) شنسپ بن خرنک از اخلاف سور برادر ضحاک افسانوی حدود (۳۶ هـ)

(۳) امیر پولاد از احفاد شنسپ حدود ۱۳۰ هـ

(۴) جهان پهلوان امیر کرور و والد امیر پولاد ۱۳۹ تا ۱۵۴ هـ

(۵) امیر ناصر بن امیر کرور حدود ۱۶۰ هـ

(۶) امیر بنجی بن نهاران قسیم امیر المومنین حدود ۱۷۰ هـ

(۷) امیر سوری بن محمد حدود ۲۵۳ هـ

(بجدول آخر این فصل رجوع کنید)

۱- سرزمینی است در حدود پنججاه میلی شمال غرب قندهار، در جنوب غور که اکنون هم بهمین نام

موجود است.

۲- طبقات ناصری ۳۱۸/۱

## فصل دوم

### فتوح اسلامی در افغانستان

هصر خلفاء راشدین و بنی امیه

تا

خروج ابو مسلم خراسانی

(۱-۵۱۳۳هـ)

خراسان - آغاز فتوح اسلامی در افغانستان - جنبش قارن - فتوح اسلامی در جنوب - حکمرانی عبدالرحمن بن سمره - فتح کابل - دوره امویان - قتیبه بن مسلم با هلی - سهم یک خراسانی - امرای بنی امیه تا جنبش بومسلم - اسد و مرکز شدن بلخ - عزل اسد و حکمرانی حکم - اشرس و جنید و عاصم - باز آمدن اسد بدر با میانی - نصر بن سیار و قتل امام یحیی - قتل عبدالله بن معاویه - والیان هرات در عصر امویان - نمودار والیان خراسان - سیستان و جنوب افغانستان در عصر امویان - جیش الطواوئس - والیان سیستان تا جنبش بومسلم - فتوح اسلامی در شرق و جنوب افغانستان یعنی در بلوچستان - حکمرانان محلی و حمله نیمروزیان - نخستین برخورد عرب با این سرزمین - علافیان و راجه سندن - فتح محمد بن قاسم - فتوح دیگر در حواشی شرقی خراسان تا ملتان - بعد از محمد بن قاسم - جنبش آل مہلب - آخرین ایام دولت اموی - نمودار عمال امویان در سنده و حواشی شرقی و جنوبی خراسان .

## ۱- خراسان

نام حصه اعظم سرزمین افغانستان غربی و شمالی تا تخارستان و مجاری هلمند و کابل در قرن هفتم میلادی خراسان بود و چنین بنظر می آید که این نام در عهد ساسانیان از قرن پنجم میلادی به بعد شهرت یافته باشد.

خوراسان در پهلوی بمعنی مشرق بود<sup>۱</sup> که معنی آن جای آفتاب بر آمدن باشد، زیرا در فلات قدیم ایران همین سرزمین مشرق آفتاب بود، و اینکه شعرای زبان دری شاهان غزنه را شاه مشرق خطاب میکردند از همین مقوله است<sup>۲</sup> و فخرالدین گراگانی که کتاب ویس و رامین را در ۴۴۵ هـ ق در مثنوی لطیف و دل انگیز دری سروده، ووی بدون شبهت پهلوی را میدانسته در باره نام خراسان چنین گوید:

خوشا جا یا بروم <u>خراسان</u>	درو باش و جهان را می <u>خورآسان</u>
زبان پهلوی هر کوا و شناسد	<u>خراسان</u> آن بود کز وی <u>خورآسد</u>
<u>خورآسد</u> پهلوی باشد <u>خورآید</u>	عراق و پارس را خورزو بر آید
<u>خوراسان</u> را بود معنی <u>خورآیان</u>	کجا از وی <u>خورآیدسوی</u> ایران

چه خوش نامست و چه خوش آب و خاک است

ز مین و آب و خاکش هر سه پاک است<sup>۳</sup>

یکتفر محقق عرب عبدالله بن عبد العزيز اندلسی (متوفی ۵۴۸۷ هـ) نیز درین باره

۱- مفا تیح العلوم ص ۷۲

۲- مثلاً درین بیت عنصری: یا شنیده هنرهای خسروان بخمر بیاز خسرو مشرق عیان بین تو هنر

۳- ویس و رامین ص ۱۲۸



تصريح ميکند که معنی خراسان در فارسی مطلع آفتابست<sup>۱</sup>

کتاب مختصری بزبان آرمنی هست که آنرا به موسی خورنی (موسس خورناتسی) مورخ آرمنی قرن پنجم میلادی نسبت داده اند، ولی از مطالب آن پیداست که در دوره بعد نوشته شده و اساس آن بر جغرافیای بطليموس است که فلات ایران را به چهار کوست (ناحیه) تقسیم کرده است: کوست خوربران در مغرب. کوست نیمروز در جنوب. کوست خراسان در مشرق و کوست کاپکوه (قفقاز) در شمال. همین مؤلف کوست خراسان را از همدان و کومش تا مرو و ت (مرو رود) و هرو و کاتاشان (هرات و پوشنگک) بژین (افشین غرستان) تا لکان (طالقان) گوزگان، اندراب، وست (خوست) هروم (سمنگان) زمب (زم) پیروز نه چیر (در تخارستان) ورجان (ولو الحج) بهلی بامیک (بلخ) شیری بامیکان (بامیان) میداند. در پهلوی يك رساله کوچک جغرافی بنام شتر و های ایران در ۸۰ کلمه پهلوی موجود است<sup>۲</sup> که بعد از عصر ابودوانیق منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ ه) تالیف شده، و در آن کوست خراسان را از کومش و گرگان و کاین (قاین) تا سمر کند (سمرقند) و بخل بامیک (بلخ بامی) امتداد میدهد<sup>۳</sup>

درین نویسنندگان و مورخان دوره اسلامی نیز روایاتی درین باره موجود بود، که از انجمله عبدالحی بن ضحاک گردیزی مورخ دوره غزنوی (حدود ۴۴۱ ه) نام خراسان را تا عهد اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ م) بالامی بردو گوید:

«و پیش از وی اصبهید جهان یکی بودی، او چهار اصبهید کرد:

نخستین اصبهید خراسان. دودیکر خراسان اصبهید، و سوی

مغرب او را دوسه دیگر نیمروزان اصبهید و ناحیت جنوب او را

۱- معجم ما استعجم ۱/ ۴۸۹

۲- تاریخ تمدن ایران ۱/ ۳۲۰ بعد.

۳- سبک شناسی ۱/ ۴۹

۴- تاریخ تمدن ساسانی ۱/ ۳۲۰ بعد.

داد. و چهارم آذربایجان اصبهید و ناحیت شمال اوراداد»

همد ازین درباره خراسان گوید :

«(اردشیر) مرخراسان را چهارمرزبان کرد :

یکی مرزبان مرو شایگان. و دوم مرزبان بلخ و طخارستان

و سیوم مرزبان ماوراءالنهر. و چهارم مرزبان هرات

و پوشنگک و بادغیس»<sup>۲</sup>

هرتسفلد در شرح کتیبه پایکلی (ص ۳۷) حدود خراسان دوره ساسانی را چنین

تحدید میکند :

«از حدودری (تهران، کنونی) در سلسله جبال البرز بگوشه

جنوبی شرقی بحیره خزر خطی را کشیده و آنرا به لطف آباد

برسانید، و از آنجا از تجند و مرو گذارنیده به کرکی و جیحون

وصل کنید، و بعد از آن همین خط را از کوه حصار به پامیر

و از آنجا به بدخشان پیوست کنید، که از بدخشان با سلسله

کوه هند و کش به هرات و قهستان و ترشیز و جنوب خواف برسد،

و واپس به حدودری وصل گردد.»<sup>۲</sup>

درباره اینکه کلمه خراسان بر همین سرزمین افغانستان در ازمنه قبل الاسلام هم اطلاق

شده و شامل تمام این سرزمین بود، اسنادی موجود است، که در مسکوکات هفتلیان

این پادشاهان را «خراسان خواتا» یعنی «خراسان خدای» نوشته اند، و باز هم

در یکی از مسکوکات زبان پهلوی «تگین خراسان شاه» دیده میشود، که بر رخ

دیگر همین سکه هیکل نیم تنه مرنث موجود است، که به دوررخش هاله نور

منقوش است، و شاید که این سمبول خاص فرقه خراسان بود، و عین همین شکل

---

۱- زین الاخبار گردیزی ورق ۲۲ خطی

۲- زین الاخبار خطی ورق ۵۳ ب

۳- ایران در عصر ساسانیان از کریستن سین ترجمه اردو ۱۷۹

را خسرو دوم ساسانی بیادگرفتن خراسان از تصرف هفتلیان در حدود ۶۱۳ م  
ضرب کرده است.

بریکی از مسکوکات هفتلیان به پهلوی «خوره ابروت» (فره افزود) و بر رخ دیگری  
آن «هپتل خواناتا» و مرتان شاه که نام یکی از شاهان هفتلی است منقوش است،  
و بقول اونوالا، این مرتان شاه در ربع اول قرن هفتم مسیحی خویشتن را در زابلستان  
یفتل شاه خوانده بود، و ممکن است حدس زد، که هیکل نیم تنه مونث و هاله  
نور سمبولی از کشور خراسان و مطلع الشمس عرب باشد<sup>۱</sup>

جغرافیا نویسان عرب از قبیل ابن خرداذبه و مسعودی و اصطخری و ابن حوقل  
و غیره هر یکی درباره وسعت خراسان مطابق وضع سیاسی و تشکیلات دولتی  
آن وقت حرف زده اند، که از انجمله مطهر بن طاهر مقدسی (حدود ۸۳۵) گوید:  
خراسان از اقلیم پنجم است که از شهرهای خراسان طراز، نوبکت، خوارزم اسپبج  
شاش و طار بند و بخاراهم در آن داخل اند<sup>۲</sup> و احمد بن عمر مشهور باین رسته نیز  
کور خراسان را از طبسین و قهستان تا بلخ و طخارستان و شمالاً تا بخارا و سمرقند  
و فرغانه و شاش (تاشکند) می شمارد<sup>۳</sup> و احمد بن واضح الیعقوبی (متوفی بعد  
از ۲۹۲ هـ) نیز کور خراسان را از جرجان و نسا بور تا بلخ و طالقان و شمالاً تا بخارا  
بقلم میدهد<sup>۴</sup>

اما محمد بن احمد البشاری مقدسی (۸۳۷۵) گوید، که ابوزید بلخی مولف  
صورة الارض که امام این فن است، خراسان را بر دو جانب (ماوراء و مادون نهر  
جیحون) تقسیم نموده، که در جانب بالای آن از فرغانه و بخارا تا صفد و شاش  
(تاشکند) هم داخل بود و بقول مطهر بن طاهر طول خراسان از حد دامغان تا بجاری

۱- آریانا سرطان ۱۳۲۶ ش بحواله رساله اونوالا بر مسکوکات پهلوی هفتلیان .

۲- البدو و التاریخ ۲/۴

۳- الاطلاق الفقیه ص ۱۰۵

۴- تاریخ الیعقوبی ۱/۱۴۴

۵- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ۶۸

جیحون (نهر بلخ) و عرض آن از زرنج تا جرجان است، که بدین طرف جیحون تاختل و شغنان و بدخشان و واخان و حدود دهند میرسید<sup>۱</sup>

یا قوت حموی که بصیرترین جغرافیا نویسان عصر اسلام است و بلاد خراسان را قبل از یغمای مغل بچشم آسردیده گوید :

«خراسان از آزاد ورد عراق و جوین و بیهق آغاز شده و آخر حدود آن به تخارستان و غزنه و سیستان که متصل هند است میرسد، و دارای چهار ارباع است : اول ربع ابر شهر مشتمل بر نشا و روقهستان و طبسین و هراة و فوشنج و باد غیس و طوس و طاسران. ربع دوم : مرو شاهجان و سرخس و نسا و ابیورد و مرو و دوطالقان و خوارزم و آمل بالای جیحون. ربع سوم : فاریاب و جوزجان و تخارستان علیا و خست و اندراب و بامیاز و بغلان و ولواج و رستاق و بدخشان. ربع چهارم : ماوراء النهر از بخارا تا شاش و صغد و فرغانه و سمرقند<sup>۲</sup>

مورخ عرب احمد بن واضح یعقوبی (حدود ۲۹۲ هـ) نیز در بیانی که سمرقند را وصف کرده آنرا بالا تر از زینت خراسان نامیده است :

عن سمرقند ان يقال لها زین خراسان جنة الكور<sup>۳</sup>

مؤلف حدود العالم که یگمان غالب ابن فریغون نامداشته و پد حدس مینار سکی ازدودمان آل فریغون خراسان بود در ۳۷۲ هـ حدود خراسان را شرقاً هند وستان و مغرب آنرا نواحی گرگان و شمال را رود جیحون تعیین کرده و تخارستان و بامیان و پنجهر (پنجشیر) و جاریا به و تمام بلاد افغانستان کنونی را در خراسان یا ناحیت های آن می شمارد<sup>۴</sup> و به مفهوم وسیع خود خراسان دوره سامانی را نشان میدهد.

۱- البدو و التاريخ ۷۹/۴

۲- مرآة الاطلاع ۴۵۵/۱ معجم البلدان ۳۵۱/۲

۳- البلدان یعقوبی ص ۱۲۶ طبع نجف ۱۹۵۷ م

۴- حدود العالم ۶۲

که بقول اصطخری عرض آن از بدخشان تا بحیره خوارزم میرسید<sup>۱</sup> و ابن فقیه  
اقصاء خراسان را در شمال شرق، داشت مقرر کرده بود که از ترمذ شصت فرسخ  
فاصله داشت، و فضل بن یحیی برمکی درین مفصل خراسان بابی را برای جلوگیری  
غارتهای ترک ساخته بود. (کتاب البلدان ۳۱۴ بیعد)

پس خراسان اوایل دوره اسلامی را شامل تمام مملکت افغانستان کنونی گفته  
میتوانیم که مراکز مهم آن درین خاک بودند، و مردم کرانههای دریای سند  
و وادی بولان تا کنون هم کوچیان افغانی را که از حدود غزنه بدان دیار سرازیر  
میشوند، خراسانی گویند، و این نامیست که از زمان قدیم باقی مانده است.

در نظر تازیان فاتح که در عصر حضرت عمر، بقیادت احنف بن قیس  
(سنه ۱۸ هـ) به کشودن دیار خراسان آغاز کرده بودند، این سرزمین اهمیتی خاص  
داشت، چنانچه شاعر عربی زبان دنیا را عبارت از خراسان خواند:

والناس فارس والا قلمیم بابل، وال  
اسلام مكة، والذ نیا خراسان<sup>۲</sup>

در ادب دری نیز مطالب کار آمدی راجع به خراسان موجود است. مثلاً ناصر خسرو  
قبایلی بلخی (۳۹۴-۴۸۱ هـ) نشیمن خود را در یمگان بدخشان عین خراسان داند:  
مرا مکنان به خراسان زمین به یمگانست کسی چرا طلبد در سفر خراسان را<sup>۳</sup>  
منوچهری دامغانی (متوفی ۴۳۲ هـ) بلخ و رودک سمرقند و بست را در خراسان شمارد  
آنجا که گوید:

از حکیمان خراسان کوشهید و رودکی بوشکور بلخی و بوالفتح بستنی هکذی<sup>۴</sup>  
اما در ازمنه ما بعد یعنی در قرن پنجم و ششم هجری اراضی ماورای آمو را در حساب  
خراسان نشمرند، که علت آن هم شاید انفصال سیاسی باشد، مثلاً عثمان  
مختاری غزنوی (حدود ۵۳۰ هـ) در مدح وزیر نظام الملک علی خطیبی سمرقندی گوید:

۱ - مسالك الممالک ۲۸۲

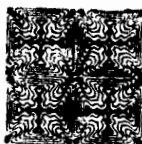
۲ - معجم البلدان ۲/۳۵۳

۳ - دیوان ناصر خسرو ۱۰

۴ - دیوان منوچهری ۱۴۰

همیشه ملک خراسان بران مقوم بود چنانکه ملک سمرقند ازین گرفت قوام  
همه جلال خراسان و ماوراء النهر زبوعلی بنظام آمد وعلی نظام ۱  
واین مطلع اوحدالدین محمد انوری شاعر خراسانی (حدود ۵۸۰) نیزدلیلت  
برینکه درعصرش اراضی خوارزم را درخراسان داخل نشمرده اند :  
آخرای خاک خراسان ! دادبزدانت نجات  
از بلای غیرت خاک ره گرگانج وکات ۲  
هم او راست :

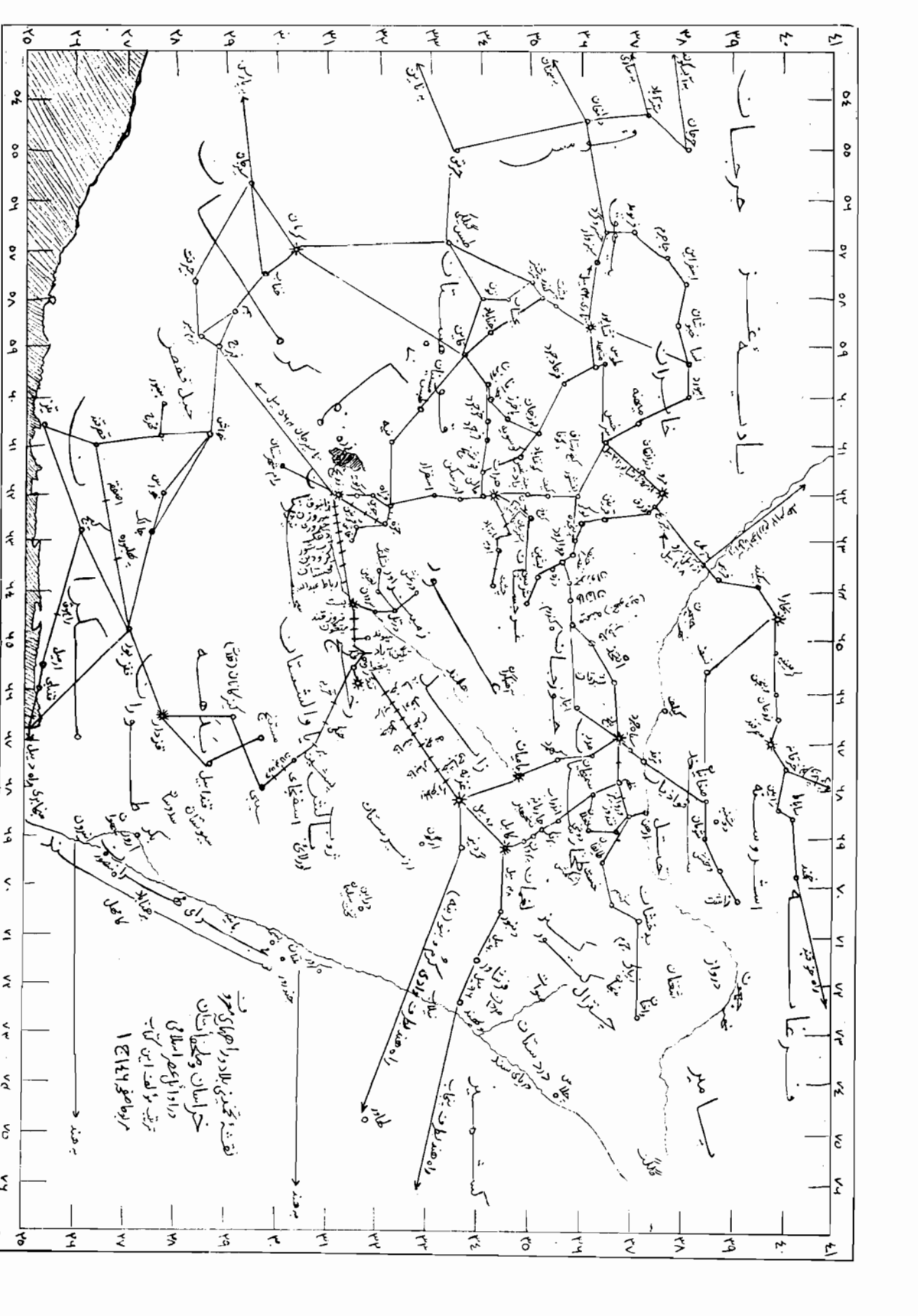
دل و جان با نعیم خوارزمند      وای برتن که خراسان است



---

۱ - دیوان مختاری ۳۵۰

۲ - دیوان انوری ۲۳



نقشه تخمین بلادر اهری میوه  
 خراسان و گلستان  
 در اواخر اساطی  
 ترتیب یافت این کتاب  
 در ماه ۱۲۱۲ هجری

جرجان  
 خاندان

مهر

درهستان  
 درهستان

کسب  
 راهصناعات  
 کسب

برده

مهر

## ۲- آغاز فتوح اسلامی در افغانستان

درجبهه شمال :

با وضعیکه در فصل اول این کتاب توضیح و روشن شد ، هنگام ظهور اسلام افغانستان در شرق و غرب و شمال و جنوب در دست شاهان و فرماندهان متعدد محلی با کیش‌ها و زبانها و ثقافت‌های داخلی که بمرور قرون رنگ بومی و محلی را گرفته بودند وجود داشت ، و سازمان اداری آن‌ها هم مرکزیتی نداشت .

هنوز ربع قرن از طلوع اسلام نگذشته بود ، و خلیفه بزرگ حضرت عمر (رض) بر مسند خلافت اسلامی قرار داشت که لشکر جهانگیر عرب ، با روحیه تازه و قوی اسلامی ، امپراتوری کهن سال ساسانیان پارس را از پای در آورد ، و یزدگرد سوم بن شهریار بن کسری آخرین پادشاه ساسانی ، بعد از نبرد جلولا (سنه ۱۶) و نهاوند (سنه ۲۱) با آتش مقدس زردشتی ، از راه اصفهان و ری و کرمان بخراسان و مرو گریخت ، و چنانچه گذشت در سنه ۳۱ در اینجا کشته شد ، و شعله زردشتی بعد از قرن‌ها خاموش گشت .

اولین سردار لشکر عرب احنف بن قیس تمیمی که در سنه ۱۸ یا ۲۲ هجری به تعاقب یزدگرد گماشته شده بود ، وی از راه طبرستان<sup>۱</sup> به خراسان آمد ، و هرات را بجننگ

---

۱- طبری ۳/۲۴۴ هردو روایت را نقل کرده و کذا ابن اثیر ۳/۱۶

۲- قصبة ناحیت بین نساپور و اصفهان که قهستان نامیده می‌شود (اصطخری ۱۵/۲ و مراصد ۲/۸۷۹) و بقول بلاذری طبرستان عبارت از دو حصن است یکی طبرستان و دوم کرین که دروازه‌های خراسانند (فتوح البلدان ۴۹۹)



کشود<sup>۱</sup> و صحار عبدی رادرانجا بحکومت گذاشت، و بعد ازان مرورود و بلخ و صفحات شمالی افغانستان را از نسا پور تا تخارستان گرفت، و چون احنف بمرو بازگشت، ربعی بن عامر را بر تخارستان حکمران گماشت.

درینوقت یزدگرد در ولایات شمال افغانستان هنوز هم با مید جلب امداد خاقان ترك و سغدیان گشت و گذاری داشت، بنا برین حضرت عمر (رض) بعد از شنیدن خبر فتح مرو و بلخ به احنف سر دار لشکر عرب امر داد؛ که از نهر آمون بگذرد، و در مقابل قوای ماوراءالنهر و خاقان و بقیه لشکر یان شاه ساسانی مقاومت کند<sup>۲</sup> اما مردم بومی این حصه خراسان که در بین زد و خورد قوای عرب و ساسانیان و ترکان خاقانی افتاده بودند، درین گیر و دار کمتر بهره گرفتند، و گذاشتند تا این سه قوه اجنبی با هم زور آزمایی نمایند، تا که بالاخر قوای احنف بر همه چیره آمد و یزدگرد که از پادشاه چین نیز استمداد کرده و پاسخ مثبتی نیافته بود در کار خود ضعیفتر گردید<sup>۳</sup>

در ماه آخر سنه ۵۲۳ حضرت عمر بن خطاب خلیفه نامور اسلام بضرب خنجر (ابولوء لوء) مرد نقاش و نجار و حداده جوسی نهاوندی که از اسرای ایرانی و غلام مغیره بن شعبه بود<sup>۴</sup> شهید گشت. و حضرت عثمان بن عفان خلیفه سوم بجایش نشست، در عهد عثمانی وضع ولایات شمالی همان بود که در شرح نیزک و ماهوی سوری نوشتیم. چون در سنه ۳۱۵ یزدگرد در مرو کشته شد؛ و با بظفر مانده ان بومی و از ان جمله

---

۱ - بقول فصیحی درین لشکرمت بن ابویوب انصاری که جد شیخ الاسلام عبدالله انصاری باشد بهرات آمد و درین جا ساکن شد (مجله فصیحی ۱/۱۲۷)

۲ - طبری/۳/۲۴۴ و ابن اثیر/۳/۱۶ بیعد.

۳ - طبری/۳/۲۵۰ و ابن اثیر/۳/۱۹

۴ - مروج الذهب مسعودی ۲/۲۱۲ طبری ۳/۲۶۳ و مجله فصیحی ۱/۱۲۷، ابولوء لوء در نصرانی و ترسا گوید، و در مرثیه عاتکه بنت زید بن عمر الخطاب نام وی فیروز است: فجعنی فیروز لا در دره \* با بیض تال لکتاب منیب (طبری/۳/۲۸۵)

ماهوی سوری با فاتحان عرب دوستانه بود و از سال ۲۸ یا ۲۹ هجری عبدالله بن عامر بن کریر سر لشکر بیست و پنج ساله عرب بر خراسان از طرف خلافت فرماندهی داشت ، همان مرد با تجربه عرب ، احنف بن قیس بعد از سال ۳۰ هجری در درو از های خراسان طلمین با بقیه قوای هفتلیان در آویخته ، و بعد از فتح کوهستان ( قهستان ) خراسان با مردم این سرزمین به شش هزار درهم صلح کرده بود ، و کان ذلك فی ۲۳۱ هجری بقول فصیحی گماشتگان ابن عامر در خراسان عبارت بودند از حاتم بن نعمان در مرو شاهجان ، و احنف بن قیس در مرو رود ، و عبدالله بن حازمه بلخی در سرخس و خلیل بن عبدالله حنفی یا اوس بن ثعلبه لیشی در هرات ۳

حضرت عثمان خلیفه سوم در سال ۳۵ هجری در خانه خود واقع مدینه ، از طرف بلوایان محصور و با وضع درد انگیزی کشته شد ، در سالهای بعد از ۳۱ تا شهادت حضرت عثمان ، خراسان در تحت امارت همان عبدالله بن عامر و سر لشکر یان عرب بوده ، و به پیروزیهای دیگری هم نایل آمدند بدین موجب :

۱) کشایش ابر شهر وطوس و ابورد و نساتا سرخس و مرو از طرف امیر بن احمر یشکری<sup>۴</sup> قوماندان عبدالله ابن عامر در سنه ۳۱ هجری که برای مرزبان مرو شاهجان به دادن دو میلیون و دو صد هزار ( الفی الف و ماتی الف ) درهم با حاتم بن نعمان با هلی گماشته ابن عامر صلح نمود اما درین وقت سرمای شدید آمد ، و لشکر یان امیر بن احمر

۱- بقول گردیزی : از سنه ۲۳ هجری که دار الحکومه او گویان ( جوین ) بود ، دختر مله ان گویانی را بزنی گرفت .

۲- فتوح البلدان ۴۹۹ طبری ۳/۴۹۹ مجمل فصیحی ۱/۱۳۰

۳- مجمل ۱/۱۳۱

۴- در طبری ۳/۳۵۰ امین طبع شده که صحیح آن بقول بلا ذری ۴۹۹ و ابن اثیر ۳/۶۰ : امیر برون زبیر است ، و او بقول گردیزی در سنه ۲۷ هجری حاکم خراسان در مرو بود .

۵- این فرمانروای مرو همان برار پسر ماهویه سوری خواهد بود ، زیرا ماهویه نزد مورخان عرب ابو برار است .

۶- طبری ۳/۳۵۰ فتوح ۵۰۱ و البلدان ۵۷

بیرون مرو بودند، مردم مرو ایشان را در خانه‌های خویش جای دادند و قصد کردند که آن سپاه را فروگیرند، چون اهل بازار و عیاران مرو این سگالش کردند، براز بن ماهویه سالار و دهقان شهر خبر یافت و نخواست که این تدبیر مردم جامه عمل پوشد. وی سر لشکر عرب را آگهی داد و لشکریان امیر بسیار مردم از مرو را بکشتند و خانه‌ها را غارت کردند، تا همه مردم شهر گریز آمدند و کسانی اندر میان کردند و مالی پذیرفتند و آن فتنه فرو نشست<sup>۱</sup>

۲) یک لشکر دیگر عرب بقیادت یزید جرسی زام نشا پورو با خرز و جوین را فتح کرد.<sup>۲</sup>

۳) درین وقت در سرخس خراسان رادویه (زادویه؟) مرزبان بود، که از طرف ابن عامر عبدالله بن خازم بجنگک وی رفت، و بعد از کشتنش سرخس را کشود، و دختر رادویه که میثاء نام داشت بدست ابن خازم افتاد.<sup>۳</sup>

۴) در سنه ۳۲ هـ احنف بن قیس، باذان مرزبان مرو و در آنکه خاندانش از عصر کسری مرزبانی داشت، محاصره کرد، ولی باذان برادرزاده، خود ماهک را بحیث ترجمان و فرستاده خود با نامه‌یی پیش احنف فرستاد، و با پذیرفتن باز شصت هزار درهم صلح را پیشنهاد کرد، که امیر الجیش احنف آنرا پذیرفت. بشرطیکه همواره باذان و دیگر سرداران (اساوره) لشکر اسلام را یاورى کنند. پاسخ نامه باذان با این شروط و ثبت نامهای شاهدان، روز شنبه ماه محرم سال ۳۲ هـ صادر گشت<sup>۴</sup> چون احنف با مرویان صلح نمود، چهار هزار لشکر خود را بسوی تخارستان سوق داد، و در مرو و دبه قصر احنف آمد، و به سه صد هزار درهم با مردم آنجا صلح نمود.

ولی مردم تخارستان و جوزجان و تالقان و فاریاب سی هزار نفر بمقابل وی

۱- زین الاخبار، ورق ۵۷ ب خطی

۲- فتوح البلدان ۵۰۰

۳- متن این نامه در طبری ۳/ ۳۵۶ موجود است.

فراهم آمدند ، که احنف ایشان نیز تار سکن دوازده فرسخی قصر احنف پس راند ،  
 و به نیروی پنج هزاری خویش بر جوزجان و بلخ نیز چیره آمد ، و بگرفتن باژ چهار صد  
 هزار درهم با مردم آنجا صلح کرد . و پسر کا کای خود بشر بن مشمس را حکمران  
 آنجا مقرر کرد .<sup>۱</sup>

همچنین احنف چهار هزار مرد عربی و هزار مرد عجمی را به سر لشکری حاتم بن  
 نعمان با هلی به حرب هیطالان (بفتلیان) سوق داد ، و در احنف رادر مرو بنا نمود  
 و مرورود را بصلح بگرفت .<sup>۲</sup>

۵) لشکر کشی بسیار مهم دیگر این عامر سپه سالار عرب ، بر هرات و بادغیس  
 و پوشنگ بود ، که در سنه ۳۲۲ هـ به قیادت خلید بن عبدالله حنفی روی داد ، درینجا مورخان  
 عرب نام فرمانروای هرات را نمیبَرند ، و تنها او را بعنوان (عظیم هراة) می شناسند<sup>۳</sup>  
 و هراتیمان با این لشکریان عرب مقاومت و پیکار کردند ، تا که خود این عامر حکمدار  
 خراسان نیز بر هرات تاخت و فرمانروای هرات را با قبول یک میلیون درهم مجبور  
 به صلح نمود ، و این عهدنامه را با و سپرد :

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما امر به عبد الله بن عامر عظيم هراة  
 و بوشنج و بادغيس : امره بتقوى الله و مناصحة المسلمين و اصلاح  
 ما تحت يديه من الارضين . و صالحه عن هراة سهلها و جبلها  
 على ان يوءى من الجزية ما صالحه عليه ، و ان يقسم ذلك  
 على الارضين عدلاً بينهم . فمن منع ما عليه فلا عهد و لازمة . و كتب  
 ربيع بن نهشل و ختم ابن عامر .»<sup>۴</sup>

۱- طبری ۳ / ۳۵۵ بعد

۲- زین الاخبار گردیزی ورق ۵۸ خطی .

۳- درمجله فصیحی ۱۳۲۱ نام والی هرات یادان است .

۴- فتوح ۵۰۱ . ترجمه این نامه تازی بفارسی درمجله فصیحی چنین است : « این نامه ایست از  
 عبدالله عامر بن بکیر ، مر باذان را بهرات و بادغیس و فوشنج . او را به تقوی و به پرهیزگاری فرموده  
 آمد ، و با مسلمانان بدل بودن و با صلاح آوردن زبردستان خود ازین زمینها سو با او صلح کرد کوه  
 و هامون هرات را صد و پنجاه بلده ، که قسمت عدل کند ، و این نامه نوشته شد در بیست و نه رمضان مذکور  
 و قیل احدی و ثلاثین (مجمله فصیحی ۱۳۲/۱)

بعد از این معاهده صلح که با باذان هرات امضاء شد، ابن عامر در سنه ۳۲ هجری بحضور حضرت عثمان (رض) رفت و بر خراسان سه نفر را گماشت. احنف بن قیس و حاتم بن نعمان باهلی، و قیس بن هیشم<sup>۱</sup> که موخرالذکر در تخارستان پیش رفت و بلاد آنرا بصلح کشود و چون به اسمندگان رسید، مردم آن مقاومت کردند، و قیس ایشان را محاصره کرد، و با زور و عنف بران چیره گشت.<sup>۲</sup>

### جنبش قارن خراسانی<sup>۲</sup>

مردم خراسان بعد از قتل یزدگرد و عقب نشینی قوای فرماندهان ماوراءالنهر

۱- قتل ح ۵۰۵ و طبری ۴/۳۵۹

۲- ابن اثیر ۳/۶۲

۳- قارن نامیست قدیم و آریایی که در داستانهای باستانی آمده و بموجب روایات شاهنامه پسر کاوه و از مشاهیر پهلوانان عهد کیانی و فریدون و ایرج و منوچهر است. فردوسی او را قارن کاوگان یعنی قارن پسر کاوه نامیده، و این نام اگر چه در اوستا نیامده، ولی در عهد اشکانیان یکی از خاندانهای بزرگ کاران نامیده می شد که در عصر ساسانیان هم قدرت خود را حفظ کرد، و تا حدود قرن سوم هجری و عهد مامون عباسی نیز وجود داشت (حماسه سرایی در ایران ۵۷۴)

بقول مینارسکی در سال ۵۰ م فرمانروای اشکانی بین النهرین کاورینس CARENES نام داشت که این نام شکلی از همین قارن است (تعلیقات مینارسکی برویس و رامین فخرگرگانی ۴۳۱)

در عهد ساسانیان هفت خاندان بزرگ بود، که نفوذ و نیروی ایشان از عصر هخامنشی به ارث باقی مانده بود، و یکی از این دو دمانها، خاندان قارن است و در سنه ۵۰ م در جنگی که بین گوردوز و مهرداد روی داد، شخصی بهمین نام شهرت داشت و خانواده قارن در عهد اشکانی از فروع شاهای و بلقب قارن پهلوملقب بود، و در شاهای فیروز ساسانی (۴۵۹-۴۸۴ م) دو نفر سرداران معروف بودند که یکی زر مهر بن سو فر (سو خرا) از خاندان قارن بود، و بر سیستان به لقب « هزارفت » حکم میراند (ساسانیان کریستن سزین ۳۸۶) بقول صاحب مجمل التواریخ و القصص (ص ۳۶) قارن نام برادر انوشیروان نیز بود، که شاهای طبرستان را داشت، و این نام در خانواده فرماندهان طبرستان تا حدود ۱۵۰ هجری هم باقی بود. زیرا بر روایت طبری و ابن اثیر، استاد سبیس را قارن صاحب طبرستان کشت.

از تمام این اسناد تاریخی ظاهراً است که قارن نام تاریخی بوده، ولی دلیلی در دست نیست که این قارن خراسانی سال ۳۲ هجری از سلاطین همان دو دمان قدیم باشد. اما به تصوری اینکه در نظام فیودالی جز کمالاتیکه بنیة خاندانی نیروی مدنی داشته باشند، نمی توانند بایک جنبش چهل هزار لشکر را بدور خویش فراهم آورند، باید این قارن را هم مر بوطی همان قارنان تاریخی بشماریم، ولی برای این حدس، دلیلی از خارج ضرورت است. مخفی نمائند که در شمال هرات در دامنه کوه مختار، مجرای سیلابها موجود است، که در بهار دریای را تشکیل میدهد و مردم آنرا (رود قارون) گویند، و باغلب احتمالاً، صحیح<sup>۳</sup> رود قارن خواهد بود، که منسوب باشد بیکمی از قارنان. و این نکته را دانشمند فکری سلجوقی بمن یاد آوری نمود.

چاره‌می‌جز این ندیدند، که با قوای متجاوز در آویزند، و سرزمین خود را از تاخت تازیان نو وارد حفظ کنند، زیرا اکثر این مردم در عصرهای قبل از اسلام دارای مراکز اداری محلی و فرماندهان بومی بوده و بکلی در تحت سیطره شاهنشاهان سرزمین‌های غربی و شرقی خود نرفته‌اند.

در سنه ۵۳۲ چون عبدالله بن عامر از خراسان بدر بارخلاف رفت، مردم ناحیت‌های طبسین و بادغیس و هراة و قهستان بقیادت یکی از سرداران این سرزمین که قارن نام داشت بر تازیان بمقیم خراسان شوریدند، و قیس که تاسمنگان پیش رفته بود با سراسیمگی برگشت.

چون درین وقت عبدالله بن خازم، سندی را به امیری خراسان از ابن عامر حاصل داشته بود، بنا بر آن قیس به بهانه آن از مقابله با قارن منصرف گردید، و پیش از آنکه امر رفت. اما عبدالله بن خازم که مرد آزموده و دل‌آوری بود، با چهار هزار لشکریان خویش که هر یکی بر سر نیزه خود پارچه روغندار افروخته‌یی داشت، شبانگاهان بر لشکر قارن شبیخون برد، و عده‌یی را از ایشان بکشت که در آن جمله خود قارن نیز در میدان جنگ سربداد، و قوای عرب اسیران فراوانی را گرفت. و در سنه ۵۳۳ احنف بن قیس مرو شاهجان را به صلح کشود، و مرورود را بعد از جنگ بدست آورد، و خود عبدالله بن عامر نیز بیامد و در برابر شهر مرکز گرفت و با مردم آنجا صلح نمود.<sup>۱</sup> در عصر خلاف حضرت علی (حدود ۵۳۷) جعد بن هبیره مخزومی که پسرخال حضرت علی و شوهر دختر وی بود، به مرو آمد، و بر از بن ماهویه دهقان مرو به تمام دهقانان مرو نامه نوشت تا خراج را به جعد بپردازند، وی در خراسان فتح‌های بسیار نمود، و بعد از عبدالله الرحمن بن ابزی خزاعی که مرد خردمند و پاک‌دین بود، و در خراسان رسم‌های نیکو نهاد، و با مردم نیکوئی کرد، از حضور حضرت علی به مرو حکمران شده و زوزا و به خراسان بود که علی (رض) فرمان یافت<sup>۲</sup>

۱- طبری ۳/۳۶۰ و ابن اثیر ۳/۶۶

۲- زین الاخبار، ورق ۵۹ ب

## فتوح اسلامی در جنوب افغانستان

### وختم مقاومت پرویز شاه سیستان

در سنه ۲۳ هـ و سال اخیر خلافت حضرت عمر (رض) لشکر فیروز اسلامی از راه کرمان به حدود سیستان رسیده بود، و دو تن سر لشکر عرب عاصم بن عمر و تمیمی، و عبدالله بن عمیر با لشکر ی بر سیستان و پایتخت آن زرنج حمله آوردند، و مردم اینجارا در شهر زرنج حصار ی ساختند، که در آخر بدادن خراج و بازشلح کردند، و درین وقت پهنائی سیستان بیش از خراسان بود که مرزهای آن بقندهار و ترک (شاید ترک بفتح تین سر زمین نزدیک غزنه) می پیوست.<sup>۱</sup>

مردم سیستان مدتی بصلح و پرداخت باژ وضع خود را حفظ کردند، ولی در سنه ۳۰ هـ و عصر عثمانی، عبدالله بن عامر حکمران خراسان، مجاشع بن مسعود سلمی را به سیستان باز فرستاد، درین بار مقاومت سیستانیان شدیدتر بود، و حرب کردند، و بسیار از مسلمانان را بکشتند، تا که مجاشع بستوه آمد و از سیستان باز گشت. چون مجاشع از بست و زمین داور و سیستان به سوی کرمان روی نهاد، در قصر مجاشع او را سرما و برف سخت بگرفت، و تمام لشکر او زیر برف شد و ندو هیچکس نرسست.<sup>۲</sup> چون خبیر شکست مجاشع به نزدیک حضرت عثمان (رض) رسید که از سیستان باحالت بدی باز گشته بود، پس ربیع بن زیاد حارثی را با سپاهی به عبدالله فرستاد تا به کشودن سیستان جهد کنند.

ربیع پهره کرمان (فهرج) و زالتی (جالتی) را بصلح کشود، و مردم کر کویه در پنج

۱- طبری ۲۵۶/۳ و الکامل ۲۲/۳ و مجمل فصیحی ۱۲۷/۱

۲- زین الاخبار ورق ۶۰ الف و تاریخ سیستان ۸۰

میلی زالقدست به پیکار نبردند، و اهالی هیسون نیز صلح کردند، ولی چون از دریای هیرمند (هندمند) و وادی نوق گذشته و به زوشت سه میلی زرنج رسیدند، سپاه سیستان بیرون آمده و حربی سخت کردند و از مسلمانان بیشتر کشته شد: ۱

مردم سیستان در ناشر و دوشرواد (روستاهاى زرنج) نیز مقاومت و پیکارهای سخت کردند، و بلاذری جنگ زوشت را حربی عظیم گوید، اما در تمام این جنگها پیروزی با مسلمانان بود، بالاخر زرنج پایتخت سیستان محاصره شد، درینوقت پادشاه سیستان از مردم بومی زردشتی بود، که بلاذری نام او را پرویز مرزبان نویسد: ۲

ولی در تاریخ سیستان ایران بن رستم بن آزادخوین بختیار است (ص ۸۱) و ازین روشن می آید که در حدود (۳۰ هـ) سیستان در دست فرماندهان محلی اینجا اداره می شد، و سلطه رتبیل شاهان زابل بدینجا نرسیده بود. و یا خود ایشان هم رتبیلی بودند.

مرزبان پرویز (یا ایران؟) در داخل حصار زرنج از ربیع بن زیاد سر لشکر عرب امان خواست، و شرایط صلح را پیشنهاد نمود، و خودوی از دژ زرنج برآمد، و چون به لشکرگاه عرب رسید، دید که ربیع مرد بلند بالا با دهان کشاده و لبان ستبر و دندانهای برآمده بر توده بی از کشتگان جنگ نشسته و همراهان وی نیز بر اجساد مردگان تکیه زده اند، مرزبان چون این منظر دل خراش را دید، بحیرت فرورفت، و بدادن هزار و صیف (بنده نزدیک به بلوغ - المنجد) که هر یکی جامی زرین با خود داشته باشد با ربیع صلح کرد. ۳

نویسنده نامعلوم تاریخ سیستان (حدوده ۴۴۵ هـ) داستان پیروزی ربیع را با شرح بسیار جالبی که حاکی از روحیه و وضع مردم سیستان است، درین مورد می نویسد، و چون بسیار لطیف و سودمند است عیناً درینجا آورده میشود:

«ربیع رفت و سپاه برگرفت، هیرمند بگذاشت، سپاه سیستان بیرون آمده پیش، حربی سخت کردند، و بسیار از هر دو گروه

۱- فتوح ۴۸۴ و تاریخ سیستان ۸۱

۲- فتوح ۴۸۵

۳- فتوح ۴۸۵



کشته‌شد، و از مسلمانان بیشتر کشته شد<sup>۱</sup> باز مسلمانان نیز حمله کردند، مردم سجستان بمدینه باز گشتند، پس شاه سیستان ایران بن رستم بن آزاد خوبن بختیار، موبدموبدان<sup>۲</sup> را و بزرگان را پیش خواند و گفت این کاری نیست که بروزی و سالی و بهزار بخواهد گذشت، و اندر کتابها پیدا است، و این دین و این روزگار تا زمان سالیان باشد و بکشتن و به حرب این کار راست نیاید، و کسی قضاء آسمانی نشاید گردانید<sup>۳</sup> تدبیر آنست که صلح کنیم. همه گفتند که صواب اید. پس رسول فرستاد که ما بحرب کردن عاجز نیستیم، چه این شهر مردان و پهلوانانست. اما با خدای تعالی حرب نتوان کرد، و شما سپاه خدایید، و ما را اندر کذا بهادرست است بیرون آمدن شما و آن محمد علیه السلام. و این دولت دیر بپاشد، صواب صلح باشد، تا این کشتن از هر دو گروه برخیزد. رسول پیغام بداد. ربیع گفت: از خرد چنین واجب کند که دهقان<sup>۴</sup> میگوید و ما صلح دوستر از حرب داریم. امان داد و فرمان داد سپاه را که سلاح از دست دور کنید، و کسی را میازارید، تا هر که خواهد همی آید و همی شود. پس بفرمود تا صدری بساختند از ان کشتگان، و جامه افکنند بر پشتهاشان، و هم از ان کشتگان تکیه گاهها ساختند؛ بر شد بر انجا بندشت.

۱- این همان جنگهای نوق، زوشت، ناشرود، شرود اطراف زرنج است که به حواله فتوح

بلاذری ذکر رفت.

۲- موبدموبدان: رئیس بزرگ روحانیون کیش زردشتی بود.

۳- عناصریکه در داخل خود ضعف ببینند و یا نظام فاسد شاورده زندگانی ایشانرا سترزل کرده

باشد، همواره بچنین بهانها تمسک جویند، و این عاقبت هر نظام فاسد است.

۴ دهقان رئیس طبقه برزیگران بود، و مسلمانان بزرگان ایران و احیاناً پادشاه و مرزبان

را دهقان گفته اند، که جمع آن دهاقین است: و درین اوقات، در طبقات اجتماعی درجه اول

را گرفته بود.

و ایران بن رستم خود بنفس خود و بزرگان و موبلمو بدان پیامدند  
 چون به لشکر گاه اندر آمدند بنزد يك صدر آمدند، اورا چنان  
 دیدند، فرود آمدند و بایستادند، و ربیع مردی دراز بالا  
 گندم گون بود؛ و دندانهاء بزرگ و لب های قوی. چون ایران  
 بن رستم اورا بران حال بدید، و صدرا و از کشتگان، باز نگرید  
 و یاران را گفت:

میگویند اهرمن بروز فرادید نیاید، اینک اهرمن فرادید  
 آمد، و اندرین هیج شك نیست! ربیع بپرسید که او چه  
 میگوید؟ ترجمان باز گفت، ربیع بخندید بسیار.  
 پس ایران بن رستم از دور اورا درود داد، و گفت: ما برین  
 صدرتو نیاویم؛ که نه پاکیزه صدریست! پس همانجا جامه  
 افگندند و بنشستند؛ و قرار داد برو، که هر سال از سیستان هزار هزار  
 درم بدهم امیر المومنین را، و امسال هزار و صیفت بخرم و بدست  
 هر يك جام زرین، و بفرستم هدیه. و عهدها برین جمله بگردند  
 و خطها بدادند. ۱۰۰

ربیع مدت دو نیم سال بر ولایت سیستان حکم راند، که درین مدت چهل هزار برده  
 گرفت و سنارود و قرنین (آخور رستم) راهم فتح کرد، و تا حدود بست رسید، ولی  
 از انجا بازگشت، و سوی عبدالله ابن عامر شد. و درین اوقات کاتب و سرمنشی  
 ربیع، یکی از دانشمندان بزرگ اسلام بصری بود.<sup>۲</sup>

### حکمرانی عبدالرحمن بن سمیره

چون ربیع از سیستان برفت مردمان سیستان از فرمان دست برداشتند، و بر مسلمانان عاصی

۱- تاریخ سیستان ۸۲

۲- فتوح ۴۸۵ و تاریخ سیستان ۸۳ و زین الاخبار ورق ۱۵۹ الف

شدند ، چون این خبر بدر بار خلافت رسید ، عبد الله بن عامر فرمان حضرت عثمان یکی از رجال مدبر و کاردان خلافت و صحابی پیغمبر ، عبدالرحمن بن سدره بن حبیب بن عبد شمس را به سیستان فرستاد .

چون بدر سیستان آمد ؛ پرویز (ایران) بن رستم مرزبان آنجا را در قصر خودش در ایام جشن محصور کرد ، و با وی بدو هزار هزار (دو میلیون) درهم و دو هزار و صیف صلح نمود . ابن سمره بعد ازین برکش و رخیج و بلاد داور تاخت ، و طوریکه در مبحث سوریان گفته شد ، بت زور را در زمیند اور بر کند ، و بست و زابل را نیز بکشود ، و چون درین وقت حضرت عثمان (رض) در مدینه کشته شد ؛ و امر خلافت بحضرت علی (رض) رسید ؛ ابن سمره از سیستان رفت و امیر بن احمریشکری را برانجا گماشت ولی مردم زرنج شوریدند ، و او را از آنجا بیرون راندند (سنه ۵۳۵) ۱

درین وقت جمعی از رهنان صعلایک عرب که حسکه ابن عتاب حبلی و عمران بن فضیل بر جمعی از سران ایشان بودند ؛ زالق و زرنج را بدست آوردند ، و چون حضرت علی رض عبدالرحمن بن جروطایی را ب سیستان گماشت ، حسکه او را بکشت ، و بعد ازو ربیع بن کاس عنبری باقوای چهار هزار از حضور حضرت علی به سرکوبی حسکه شتافت و او را بکشت (سال ۵۳۵) ۴

#### امادرجنوب افغانستان :

در حدود سال ۵۳۰ و عهد خلافت عثمانی ، لشکریان عبدالله بن عامر بن ربیع حکمران خراسان و سیستان تا قندابیل (گنداه کنونی بلوچ) و مکران رسیده بودند و عبدالله مرددانا و سخنوری را که حکیم بن جبلة عبدی نام داشت ، به کشف احوال آن اراضی گماشت . حکیم چون بحضور حضرت عثمان رسید در راپور خود گفت :

۱- فتوح ۴۸۶ و الکامل ۵۰/۳ و تاریخ سیستان ۸۴

۲- الکامل ۱۴۳/۳ : عمران بن الفضیل برجمی

۳- کذا در تاریخ سیستان و الکامل ۱۰ ماد فتوح جبر و جزء طبع شده .

۴- فتوح ۴۸۷ و تاریخ سیستان ۸۵

«مائهاوشل، وثمرها دقل، ولصها بطل، ان قل الجیش

فیهاضاعوا، وان کثرواجاعوا»

حضرت خلیفه اسلام چون این سخنها شنید گفت «اخبار ام ساجع؟» یعنی تو

خبردهنده هستی یا سجع باف؟

بهر صورت چون وضع مشکل آن سرزمین به حضرت خلیفه اطلاع داده شد،

امر فرمود تا دران دیار پیش نروند.

ولی در آخر سال ۵۳۸ هـ ۶۵۸ م بود، که لشکر اسلام از سیستان بر آمد، و تا

کو هسار کیکانان (قیقان = حدود قلات کنونی بلوچ) پیش رفت.

درین جنگ سر لشکر مسلمانان بقول چچ نامه تاغر (تاغر) بن دغر نامداشت

که البلاذری نام سر لشکر دیگر اورا حارث بن مره عبدی نویسد، وی با جازت حضرت

علی (رض) روی بفتح این سرزمین نهاد، و غنایم و بردگان فراوان بدست آورد،

در کیکانان بیست هزار مرد پیاده بمقابل حارث آمدند و جنگی سخت واقع گشت،

و حارث درانجا در سنه ۴۲ هـ با بسا از همراهان خویش کشته شد.<sup>۲</sup>

### فتح کابل

در سنه ۴۶ هـ بدست ابن سمره SAMURA

در فصل نخستین کتاب شرح داده شد، که در قرن اول اسلامی برزابلستان دودمان

رتبیلان و بر کابل کابلشاهان، و بر بامیان شیران، و بر غزنه و گردیز اویکان،

و بر ولایات شمالی هندوکش تگینان، و بر غور و هرات سوریان حکم میراندند،

و تمام این خاندانها مردم بومی و از بقایای فرماندهان محلی و با کوشانی هفتلی

افغانستان بودند.

طوری که چند صفحه قبل ازین خواندید، تا سنه ۳۵ هـ سلاله حکمرانان محلی

۱- فتوح ۵۳۰ و چچ نامه ۷۵: یعنی آب او تیره، و میوه آن ترش و دزد آن دلیر است. و اگر

لشکر اندک دران رود ضایع گردد، و اگر فراوان روند از گرسنگی بمیرند.

۲- فتوح ۵۳۱ چچ نامه ۷۷

سیستان که مرزبان اخیر آن پرویز یا ایران نامداشت بدست فاتحان عرب منقرض و منقاد شدند، و یک سال بعد بازهمان مردم مجرب و مدبر عرب عبدالرحمن ابن سمره که در امور سیستان سابقه معرفت و تجربتی داشت، از طرف حضرت معاویه بن ابو سفیان (هنگام جریان جنگ صفین) به حیث والی سیستان مقرر و در سنه ۳۶ هـ فرستاده شد.

ابن سمره باجمعی از سرداران نامدار عرب، که عباد بن حسین یا وراو بود، وعده بی ازدانشمندان اسلامی مانند حسن بصری هم با او بودند، به سیستان آمد، و در اینجا مسجد آدینه و مرکز تبلیغ اسلامی راقیم کرد، که حسن بصری دران احکام اسلامی را درس میگفت. ابن سمره بعد از اندک اقامتی در سیستان از راه خواش و بست به رنج (قندهار کنونی) و زابلستان آمد، و مردم اینجاها را که ارتداد کرده بودند گاهی با استعمال نیرو و هنگامی بصلح مطیع نمود، و بکابل شد، و مردم را دران دژ حصار کرد، و بوسیله منجنیق رخنه‌یی را در حصار وارد آورد، و ابن خازم دلاور عرب فیلی را از قوای کابل از پا افگند تا به زور شهر کابل را گرفتند و بردگان بسیار از آنجا بردند.<sup>۱</sup>

یکی از مشاهیر و فضیلتی صحابه بصره، که درین جنگها اشتراک داشته و در سنه ۴۴ هـ در کابل کشته شده، ابور فاعه عبدالله بن حارث عدوی است که به صحبت حضرت پیامبر ﷺ رسیده و از واحادیثی را روایت کرده است، وی در جنگهای سیستان با عبدالرحمن ابن سمره همراهی داشته، و در کابل قتل شده است. نام او را ابور فاعه تمیم بن اسید هم آورده اند، که کنیت وی ابوقتاده عدوی نیز ضبط گردیده است.<sup>۲</sup> و این همان شخصی است که مزار او در کابل تا کنون شهرت دارد، و آنرا شهدای صالحین گویند، و بقول اغلب مولفان کتب

---

۱- تاریخ سیستان ۸۵ و فتوح ۴۸۸

۲ الاصابه ۶۷/۷

رجال، مدفن این صحابی بزرگوار در کابل است.<sup>۱</sup>

ابن سمره یکی از دلاوران بخرد و قوماندان بیست ساله خود مهلب بن ابی صفره ملقب به فارس الفرسان (سوار سواران) را بحرب گماشته بود، و کابلشاه که مرد جنگی آزموده کاری بود، درین پیکارها شخصاً مانند پهلوان دلیری شرکت میکرد که داستان لطیف او را نویسنده نا معلوم تاریخ سیستان چنین نگاشته است:

«شاه کابل حرب بنفس خویش همیکرد، مردی بود که هیچکس بر او برابری نکرد، بسیار بکشت، تا بیست و اند هزار مسلمان بردست او شهید گشت. چون مهلب آن بدید، حمله کرد بر شاه کابل، و شاه کابل اندران وقت باز گشته بود سوی سپاه خویش، او را یکی نیزه زد بر پشت او آمد، و نیزه بدرع اندر شد، بکا بلشاه اندر نشد بگشت و دیگر سو پیش روی او بدرع بیرون آمد، مهلب نیرو کرد که باز آرد، چند آن قوت کرد که خواست که کابلشاه را از پشت اسپ بر باید، تا او بقوت گردن اسپ ببراندر گرفت اسپ بر جای ماند. آخر نیزه بر کندو کابلشاه بناختن از پیش او بشد، و اندر وقت کس فرستاد و صلح کرد، و گفت: نه! با اینچنین سپاه بحرب چیزی نتوان کرد...»<sup>۲</sup>

چنین به نظر می آید که بعد از اطاعت کابلشاه و فتح کابل، لشکریان عرب به مقابله کابلشاه عظمی برآمده اند، که همین مهلب با عسا کروی میجنگد؛ و مقاومت آخرین او را می شکنند، و این کابلشاه بزرگ دارای ۲۸ هزار سوار فیلسدار و مجهزی بوده که داستان این جنگ را نیز از انشای نویسنده تاریخ سیستان می شنوید:

---

۱ - آقای دانشمند گویا اعتمادی در شماره پنجم سال اول، مجله آریانا طبع کابل اول جوزا ۱۳۲۲ ش مقال مفصلی نگاشته و اقوال مورخان را از کتب معتبر درین باره نقل کرده اند، برای تحقیق مزید به آن مقاله رجوع شود.

۲ - تاریخ سیستان ۸۸

«پس چون بحرب کابلشاه عظمی رفتند، او پیش آمد بانشکر ساخته وهفت زنده پیل، باهرزنده پیلی چهار هزار سوار، و حربی سخت همی کردند، و سپاه اسلام از پیلان فرار همیکردند، و کسی پیش دستی همی نکرد.

چون مهلب چنان دید، پیش دستی کرد و پیش زنده پیل اندر شد، و پیلان پیل بر وی افکند، مهلب زنده پیل را بیدر اندریکی نیزه بزد... پیلان دیگر و سپاه بهزیمت باز گشتند، و سپاه اسلام دست بکشتن بردند، تا بسیار از ایشان بکشتند، و بیشتر اسیر کردند. و قحی چنین بزرگ بردست مهلب بود... ۱

این سمره بعد از فتح کابل، مهلب را سپه سالاری داد و او در سال ۴۴ ه از کابل؛ به فتح ولایات شرقی روی آورد، و بنه و الاهور را بین ملتان و کابل

#### ۱- همین کتاب ۸۸

۲- در تعیین بنه و الاهور که با ملای الاهور هم آمده مورخان را اختلاف است، و برخی بنه را با بنون کوفی و الاهور را الاهورا کنار دریای سند در جوار حد علاقه سمه یوسف زئی شرقی پشاور شمرده اند، که اکنون لاهور و ستای کوچکی است و در اطراف آن تپه های خاکی از بقایای ابنیه قدیم بنظر می آید، و آنچه فرشته لاهور را پایتخت جیبال گفته، همین لاهور کنار راست دریای سند خواهد بود نه لاهور پنجاب (بنامان سراولف کبرو ۹۸) میجر راورتی در کتاب یادداشتها بر افغانستان (ص ۳۱۹) در تطبیق الاهور با لاهور بدین سبب مشوش است که از وجود يك لاهور بر کنار دریای سند مطلع نبوده، و رسیدن مهلب به لاهور پنجاب نیز از روی متون تاریخی ثابت نیست.

بلاذری بنه و الاهور را بین کابل و ملتان قرار داده، در حالیکه لاهور پنجاب ازین راه بسیار دور در شرق افتاده است، و بنا برین در تعیین بنه و الاهور رای دیگری نیز موجود است که اقرب به حقیقت به نظر می آید: چون در سلسله بیان بلاذری بنه و الاهور بر جاده بین کابل و ملتان ذکر شده اند پس بنه همین بنون بین دامنه های کوه سلیمان و مجرای سند نخواهد بود، زیرا این بنون همانست که فخر مدبر مبارکشاه در آداب الحرب والشجاعه (ص ۱۲) و با بر (ص ۱۱۸) با بر ذامه آنرا با ملای (بنو) آورده و منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری آنرا بین غزنه و ملتان با ملای (بنیان) ذکر کرده است و از سلطان التتمش مسکوکاتی در دست است که در بنیان ضرب شده و در ظاهر نامه شرف الدین یزدی (بانو) است. ★

گرفت و جنوباً تا قیقان<sup>۱</sup> پیشرفت، که الازدی شاعر عرب لشکر کشی مهلب را در بنه چنین ستوده است:

الم تر ان الازد لیلۃ یتوا بینة کا نواخیر جیش المهلب<sup>۲</sup>

(یعنی: آیا ندیدی از دیان بهترین رجال لشکر مهلب را که شبی در بنه بوده اند.) لشکریان مهلب در بلاد قیقان (قلات بلوچ) باهژده سوار جنگی آن سرزمین مقابل شدند، و این هژده مرد دلیر تادم مرگت جنگیدند و کشته شدند. چون یال و دم اسپان این سواران بریده بود، مهلب نخستین بار امر داد، تا اسپان عربی را هم بدان نمط دم و یال ببرند<sup>۳</sup> و این لشکر کشی نخستین عرب بود بر سر زمین کناره‌های سند که از راه کابل صورت گرفت، و برخی از مورخان جدید این حمله را از راه دره خیبر شمرده‌اند<sup>۴</sup> و لسی از روی اسناد قدیم تاریخی ثابت نیست، و امکان دارد که از راه مجرای دریای کابل ویا کتر و با جور گذشته باشند.

مدت حکمرانی عبدالرحمن بقول تاریخ سیستان سه سال بود، در عصر امارت او مبادی دین اسلام در افغانستان تا کابل استقرار گرفت و برخی از فقیهان اسلام که در رأس ایشان حسن بصری بود از راه تبلیغ، دساتیر اسلامی را بین مردم

---

\* تاجانیکه واضح است: بنه بلاذری و الاهور باید در شرق پشاور و کرانه‌های دریای سند در سرزمین یوسفزئی و نزدیکی‌های ویهند پایتخت ثانی کابلها (هند کنونی کنارسند) باشد و درینجا در ناحیت سلیم خان و توتالی در دو میلی نهر گوماتی و ده میلی لاهور، جای بنام (بنه دھیری) یعنی تپه بنه موجود است. که تپه‌های خاکمی و علایم آثار عتیقه نیز در آن دیده میشود، و جای بنام لاهور بفاصله ده میلی آن نیز واقع است (یوسفزئی افغان، به زبان اردو از الله بخش یوسفی ۲۵۹ طبع دوم کراچی ۱۹۶۰) که به احتمال قوی باید همان الاهور بلاذری، همین لاهور باشد (برای تفصیل رجوع شود به تعلیقات من بر طبقات ناصری ۲/۳۶۵ و ۴۱۳)

۱- قیقان یا کیکانان شهری بود در بلوچستان کنونی در نزدیکی‌های قلات بلوچ. اما در تاریخ سیستان (ص ۸۸) بجای آن قندابیل است، که اکنون گنداو گویند در همان بلوچستان (جغرافیة ممالک خلافت شرقیه ۳۳۲)

۲- فتوح البلدان ۵۳۱

۳- فتوح ۵۳۱ ۴- تاریخ سند از سید ایظفر ندوی طبع اعظم گده هند ۱۹۴۷ م



استوار ساختند، و چون عبدالرحمن بعد از اتمام این پیروزیهای مادی و معنوی به دربار معاویه رفت، بجای او در سنه ۴۵ هجری قمری بن زیاد به فرماندهی سیستان گماشته شد، و خود عبدالرحمن در سال ۵۰ هجری قمری به بصره در گذشت. گویند عبدالرحمن برده گانی را از کابل به عراق برده بود که در کاخ وی در بصره مسجدی را بطرز ابنیه کابل برای او ساخته بودند. ۱.

## ۳- دورهٔ امویان

(۴۰-۵۱۳۲ هـ)

در سال ۴۰ هـ حضرت معاویه بن ابوسفیان از بنی امیه حجاز بعد از ختم دورهٔ خلفای راشدین بر مملکت وسیع اسلامی تسلط یافت، وی مرد مدبر و هوشیاری بود و در ادارهٔ کشور دستی قوی و هوشی سرشار داشت، و صفات زمامداری در وی جمع بود.

در عصر امارت او پیکارهای داخلی و تشویشهای مراکز اداره اسلامی ختم شد، و رجال و لشکریان اسلامی توانستند، به فتوح خویش در جبهات مختلف ادامه و پیشرفت دهند. در خراسان نیز سپه سالاران اسلامی بدو جبههٔ شمالی و جنوبی نفوذ کردند.

**در شمال:** در زمانیکه فتنهای داخلی و خانه جنگی امرای عرب در کوفه و بصره و دمشق ادامه داشت، و بالاخر حضرت علی خلیفهٔ چهارم شهید و فرزند او امام حسن (رض) امر خلافت را به حضرت معاویه باز گذاشت، مردم باد غیص و هرات و پوشنگ و بلخ یعنی خراسان شرقی فرصت را غنیمت شمرده و ربهقهٔ اطاعت عرب را گسیخته بودند، اما حضرت معاویه خراسان را با امارت بصره به عبدالله بن عامر گذاشت، و عبدالله از طرف خود قیس بن هیشم سلمی را بر خراسان والی گردانید (سال ۴۱ هـ)

قیس صفحات هرات و خراسان شمالی را مطیع گردانیده، و تا بلخ پیش رفت، و نو بهار بلخ را که معبدی مشهور و قدیم بود ویران نمود، و مردی را که

عطاء بن سائب خشک<sup>۱</sup> نامداشت بر بلخ گماشت، عطاء در يك فرسخی بلخ بر سه نهر آن پلهائی را بست که به قناطر عطاء شهرت داشت، چون مردم بلخ از قیس خواهمند صلح گشتند با ایشان صلح نمود، و عبدالله بن خازم را بر هرات و پوشنگ و باد غیس بصلح والی گردانید، و بوسیله او خواسته های فراوان از اینجا به ابن عامر رسید سنه ۴۱ ه<sup>۲</sup>

در سال ۴۵ ه = ۶۶۵ م زیاد بن ابوسفیان (فرزند سمیه و برادر استلحاقی معاویه) بر بصره و خراسان و سیستان و ملحقات آن بحیث حکمران گماشته شد، وی از طرف خود اشخاصی را برین سرزمین حاکم ساخت، و خراسان را بر ولایات ذیل بخش نمود:

بر مرو امیر بن احمریشکری و او نخستین بار عرب را در مرو ساکن ساخت.

بر ابر شهر (نشا پور) خلیل بن عبدالله حنفی.

بر مرو و د و فاریاب و طالقان قیس بن هیشم.

بر هرات و باد غیس و قادس و پوشنگ نافع بن خالد طاحی.

زیاد در رأس این اشخاص مرد شریف و عقیقی را که از صحابه حضرت پیامبر (ص) بود، و او را حکم بن عمرو غفاری گفتندی گماشت، وی علاوه بر آن ولایات، در شمال آمو نیز پیشرفت<sup>۳</sup> و بقول ابن اثیر غفاری اولین مسلمی است که از دریای آمو آب نوشید و وضو ساخت و دو گانه برای یگانه گذارد؛ و همین صحابی بزرگوار نخستین بار بر جبال غور نیز تاخت و مردم آنرا بزور شمشیر مطیع کرد، و غنایم فراوان را گرفت.

گویند که زیاد به او نوشت: امیر المؤمنین معاویه از من سیم و زر خواسته است، پس باید آفراین مردم بخش نکنی و بفرستی. غفاری در پاسخش نوشت

۱ - عطاء بدین سبب عطاء خشک گفتندی که نخستین فرد مسلمان بود، که بهرات از دروازه خشک داخل شده بود (الکامل ۳/ ۱۱۲) این دروازه شهر هرات، تا کنون بدین نام موسوم است.

۲ - فتوح ۵۰۶ و الکامل ۳/ ۲۱۳

۳ - فتوح ۵۰۶ و طبری ۱/ ۱۶۵ بعد و الکامل ۳/ ۲۲۸

بمن کتاب خدا پیش از نامه امیر رسیده است، و بنا برین تمام سیم وزر را بین مردم تقسیم کرد، و بعد از آن در سنه ۵۰ هـ در مرو خراسان بمرد<sup>۱</sup>.

در سنه ۵۱ هـ مردمان باد غیس و گنجد روستا شورش کردند، و بکیش قدیم خویش بازگشتند، پس شداد بن خالد اسدی بریشان تاختن آورد، و قومی را بکشت، و تنی چند را برده کرد، اما معاویه عهد خود را با ایشان مرعی داشت، و بردگان را رها نمود، و نخستین برده که بخراسان باز دادند آن بود<sup>۲</sup>.

بادر گذشت غفاری تشکیلات سابق باقی نماند، زیاد سیاست اسکان عرب را در خراسان پیش گرفت، و برای اینکه از طغیانهای آینده این مردم جلوگیری کرده باشد، ربیع بن زیاد حارثی را در سنه ۵۱ هـ = ۶۷۱ م بر خراسان والی گردانید و پنجاه هزار عرب را با خانواده های ایشان بولایات مادون نهر (جنوب آمو) ساکن ساخت، که در آن جمله برخی از سرداران بزرگ عرب نیز بودند، و ازین تازیان نو وارد ۲۵ هزار کوفی در تحت اداره عبدالله بن ابی عقیل و ۲۵ هزار بصری در سرداری ربیع بوده اند که بعد ازین ولایات شمال آمو، بوسیله همین قوای نو وارد مورد تهدید قرار گرفت. و چون ربیع بن زیاد حارثی در سنه ۵۳ هـ در گذشت، و پسرش عبدالله بن ربیع نیز بعد از دو ماه در مرو بمرد، درین وقت زیاد بن ابوسفیان نیز از جهان رفت (۵۳ هـ) پس حضرت معاویه، عبیدالله بن زیاد را که جوان ۲۵ ساله بود، بر خراسان والی گردانید، و او در سنه ۵۴ هـ با ۲۴ هزار لشکر عرب از جنوب آمو بر بخارا و ولایات شمالی آمو حمله نمود، و با قبیح خاتون بخار خدایه (ملکه بخارا) به یک میلیون درهم صلح کرد، و عبیدالله تا دو سال دیگر بر خراسان حکمران ماند<sup>۳</sup> و بعد از عبیدالله در سنه ۵۶ هـ سعید بن عثمان (رض) خلیفه سوم، از طرف معاویه به والیتی خراسان

۱- الکامل ۳/۲۳۰ و ۲۳۷ زین الاخبار ورق ۶۰ ب خطی.

۲- زین الاخبار ورق ۶۰ ب خطی.

۳- فتوح ۵۰۶ بهد و طبری ۴/۲۱۶ بهد و الکامل ۳/۲۴۶ زین الاخبار ورق ۶۱ الف

مقرر شد، وی با قوای خود از دریای آمو گذشت و بخارا را فتح کرد، و درین جنگ قثم بن عباس کا کا زاده حضرت محمد (ص) هم با او بود، که در سمرقند شهید و مدفون گشت. اما سعید باشریک خود در خراج خراسان حیلت انگیزت، و بنا برین معاویه از وتر سید، و عزلش نمود، و بجای او در سنه ۵۹ هـ عبدالرحمن بن زیاد بن ابوسفیان را که مرد شریفی بود، به خراسان فرستاد، و او تادوساز و مرگک معاویه درینجا ماند.<sup>۱</sup>

چون در سنه ۶۰ هـ حضرت معاویه درد مشق بمرد، و بجای او یزید پسرش نشست، وی سلم بن زیاد برادر ۲۴ ساله عبدالرحمن را بر خراسان و سیستان حکمران گردانید، و با او جمعی از اشراف سواران بصره و دلاوران عرب و شش هزار لشکریان برگزیده و نخبه وقت نیز گماشته شدند، و دست به زرد بردند، ولی چون زمستان آمد لشکریان عرب در مرو و شاهجان آرام گرفتند، و دهقانان خراسان در شهری از خراسان در نزدیکهای خوارزم فراهم آمدند، تا چاره کار خویش را به مشورت بسنجند، از جمله اشراف عرب مهلَب بن ابی صفر نیز با سلم بود، وی باشش هزار قوای عرب امرای مذکور را دران شهر محاصره کرد، و با ایشان به بیست و اند میلیون درهم خراج و اخذ پنجاه میلیون عوارض دیگر صلح نمود، و این مال را با مرزبان مرو به پیش یزید بن معاویه فرستاد.<sup>۲</sup>

سلم بن زیاد تا مرگک یزید و پسرش معاویه سنه ۶۵ هـ در خراسان حکمران بود، چون بسبب مرگک یزید و پسرش در امارت امویان تزلزل پدید آمد - خراسانیان شوریدند، و از اطاعت سلم برآمدند، وی بسرخس رفت، و مهلب بن ابی صفر را بر مرورود و فاریاب و طالقان و جوزجان والی گردانید، و برهات اوس بن ثعلبه بن زفر را گماشت - و چون به نشاپور رسید، درانجا فرمان امارت خراسان را به عبداللّه بن خازم با صد هزار درهم بداد.

۱- فتوح ۵۱۰ طبری ۴/۲۳۳ گرد یزی ابتدا ی حکمرانی عبیدالله را ۴۴۱ هـ و مرکز حکومت

اورا مرو نویسد و گوید که سعید در ۵۵۲ هـ بمرو آمد.

۲- طبری ۴/۳۶۲ و الکامل ۴/۴۹

درینوقت بین قبایل عرب و سرداران تازی درخراسان تفاق افتاد، و خراسانیان نیز ازین تفرقه عرب استفاده کرده و کارداران ایشان را راندند و حتی درهرات برکاخ ابن خازم حمله برده و تازیانرا دران محصورکردند، اما ابن خازم غالب آمد، و محمد پسر خود را بران شهر والی گردانیده و خودش بمرورفت<sup>۱</sup>

ابن خازم بمدد قبیلۀ بنی تمیم عربی، حریفان خود را از خراسان محو نمود، و بکیرین و شاح را به همراهی شماس بن دثار بسر داری لشکرگماشت. ولی تمیمیان شوریدند؛ و درهرات محمد بن عبدالله بن خازم را کشتند (سال ۶۵هـ) و این تفرقه و پیکار در تمام خراسان از مرو تا بر شهر باقی ماند، تا که در سال دیگر ۶۶هـ ابن خازم باز عده یی از سرداران قبایل عرب را در قصر فرتنا<sup>۲</sup> محصور کرد، و درین جنگ کرجالی از طرفین بقتل رسیدند، و ابن خازم اندرین احوال تفرقه و اختلال در خراسان ماند، تا که بالاخر بحیر بن و فاء صریمی<sup>۳</sup> از بنی تمیم بر طوس و ابر شهر نشا پور حمله کرد، و ابن خازم با اموال و اثقال خود فرزندش موسی را به ترمذ فرستاد<sup>۴</sup> و چون درینوقت امارت امویان به عبدالملک بن مروان رسیده بود، و برخی از مردم عرب به عبدالله بن زبیر بیعت کرده بودند، بنابراین در سنه (۷۲هـ) عبدالملک نامه یی را با وعده امارت هفت ساله خراسان به ابن خازم بعخراسان فرستاد، تا برای او از مردم بیعت بستاند، اما ابن خازم خواهش عبدالملک را رد کرد، و نامه اش را بفرستاده اش سوره بن اشیم خورانید و گفت: اگر

۱- طبری ۴/۲۰۱ بعدو الکامل ۴/۷۶

۲- فرتنا: به فتح اول و سکون ثانی و فتح سوم قصری بود در مرورود (مرصد ۴/۱۰۲) این کلمه را ابن اثیر غلط خوانده «واتی قصره قریباً عده من فرسانهم» نوشته (الکامل ۴/۱۲۵) در حالیکه در طبری مکرراً فرتنا آمده و این صحیح است.

۳ در طبری ۵/۲۱: بحیر بن و فاء صریمی. گردیزی: بحرین و فاء.

۴- طبری ۴/۸۴ و ۵/۴۵ و الکامل ۴/۱۰۲ و ۱۲۵ فتوح ۵۱۲

بیعت ابن طریده (عبدالملک) را بر اطاعت فرزند حواری رسول الله ترجیح  
دهم، فردا جواب خدا را چه خواهم گفت؟<sup>۱</sup>

عبدالملک چون این پاسخ ابن خازم را شنید، از تفرقه اعراب خراسان کار  
گرفت، و بکیر بن وشاح<sup>۲</sup> را که از طرف ابن خازم بر مرو حاکم بود، امارت  
خراسان داد، بکیر از مردم ابر شهر و مرو بیعت عبدالملک راستد، و ابن خازم چون  
بکیر را قوی دید، بسوی ترمذ نزد پسرش حرکت کرد، اما بحیر بن ورقاء با جمعی  
از اعراب او را تعقیب کرده، و در دیه شاهمیغدهشت فرسخی مرو دستگیر و بدست  
وکیع بن عمیره قریبی باد و نفر پسرش عنبسه و یحیی کشته شد و سر او را بدمشق  
نزد عبدالملک فرستادند (سال ۵۷۲ه)<sup>۳</sup> و او قدیم ترین امیر اسلام است که در خراسان  
بنام خود سکه زد، و نمونه این سکه بقول بار تولد در ترکستان در مجموعه جنرال  
کوماروف روسی موجود بود.

بعد از کشته شدن ابن خازم بین بکیر و بحیر نیز نزاع افتاد، و خراسانیان ازین فتنه و  
شقاق عرب بستوه آمدند، و به عبدالملک نوشتند تا مردی را از قریش بر خراسان  
والی گردانند که از فتنه ها و جنگهای قبیلوی تازیان جلوگیری کند، پس عبدالملک، امیه  
بن عبدالله اموی را بر خراسان و بکیر بن وشاح را بر بخارستان والی گردانید (سال  
۵۷۴ه).<sup>۴</sup> و چون امیه پسر خود عبد الله را به هرات و سیستان فرستاد، و تبیل  
او را بدست آورده و بکشت<sup>۵</sup> اما امارت امیه نیز موجب تسکین فتنه های اعراب  
خراسان نگشت، و بعد از کمی همان پیکار بین امیه و بکیر تجدید گردید، و چون امیه  
عزم فتح بخارا و دفع موسی بن عبدالله بن خازم را که در ترمذ نشسته بود نمود، بکیر به  
مرو آمد، و فرزند امیه را گرفت، و مردم خراسان را بر خلاف امیه برانگیخت،

۱- فتوح ۵۱۲ تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۷۱

۲- یعقوبی: بکیر بن وساج؟

۳- فتوح ۵۱۳ طبری ۵/ ۲۲ و الکامل ۵/ ۱۸۸ تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۷۱

۴- فتوح ۵۱۳ طبری ۵/ ۳۸ و الکامل ۴/ ۱۷۸

۵- تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۷۲

امیه به عجلت تمام با اهل بخا را باخذ باژاندك صلح نمود، و موسی را نیز در  
 ترمذ گذاشت، و خودش از آمویه گذشت و بکیر را بشکست و بگرفت و بکشت  
 (سال ۸۷۷)<sup>۱</sup>

## در عصر امارت حجاج<sup>۲</sup>

در سنه ۸۷۸ عبدالملک بن مروان، امیه بن عبدالله را از خراسان عزل کرد، و تمام  
 ولایات خراسان و سیستان را به حجاج بن یوسف یکی از امرای ضابط و ستمگر  
 بنی امیه سپرد، و حجاج از طرف خود حکومت خراسان را به مهلب بن ابی صفره،  
 و سیستان را به عبیدالله بن ابی بکره داد، مهلب از دریای آمو گذشت، و در سنه  
 ۸۸۰ ختل و کش و سغد و نسف و غیره را زد، و چون در سنه ۸۸۲ به زاغول مرورود  
 رسید؛ در اینجا از جهان رفت، و حجاج پسر او یزید بن مهلب را بجایش امارت خراسان  
 داد، درین وقت ابن اشعث - چنانکه در مبحث رتبیان گذشت - بهرات آمد، ولی  
 یزید او را هزیمت داد (سال ۸۸۳) و یک سال بعد (۸۸۴) قلعه نیزک را در بادغیس بگرفت،  
 و خزاین آنجا را بدست آورد، اما حجاج در سال ۸۸۵ یزید را از خراسان عزل کرد،  
 و برادرش مفضل بن مهلب را بجایش گماشت، و بی شش ماه بعد بادغیس را  
 بجزنگ کشود، و غنایم فراوان گرفت، که بهر فرد لشکرش هشت صد درهم رسید،  
 و پس ازین بر اخرون و شومان ۳ نیز بتاخت، و همدرین سال برای سرکوبی موسی  
 بن عبدالله بن خازم که در ترمذ مرکز گرفته و بارها با مردم ماوراءالنهر جنگیده بود،

۱- فتوح ۵۱۴ طبری ۱۲۸/۵ بيمدوالکامل ۲۱۶/۴

۲ ابومحمد حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی (۴۰-۸۹۵) قایداهمی سفاک و خطیب عربست که در  
 طایف حجاز بدینا آمد، و در عصر عبدالملک اموی در شام سپه سالار شد، و در حجاز با عبدالله بن زبیر  
 جنگید و او را بکشت و بر مکه و مدینه و طایف حکمران گردید، و بعد ازین در دستگاه در بار اموی بزرگترین  
 مرد اداری و لشکرکش و مدتها حکمران بزرگ عراق و خراسان بود. مورخان او را مرد سفاک عصر  
 خویش دانند، وی شهر واسط را بنا کرد، و همدرین شهر در سنه ۸۹۵ بمرد و قبرا او را آب برد  
 (الاعلام ۱۷۵/۲)

۳- شومان: شهری بود در چغانیان ماوراءالنهر (مراصد ۲۰/۲۸۲)



از طرف مفضل پانزده هزار لشکر، سرداری عثمان بن مسعود گماشته شد، تا صفحات شمال آمو را از قوای موسی تصفیه نموده، و خود او را نیز بکشند. ۱.

### قتیبه بن مسلم باهلی : ۲

در عصر امویان خراسان منبع شورش ها و فتنه ها بود، و این دولت داشت : یکی اینکه مردم و فرماندهان بومی خراسان به آسانی تن به اطاعت حکمرانان نازی ندادند، و بارها مصدر شورش ها و آشوبها گردیدند، و میخواستند آزادی خویش را از دست ندهند.

دوم فساد روح قبیلوی در عناصر تازی سخت استوار بوده، و هنگامیکه بر خراسان دست یافتند، در بین قبایل عرب بر مسئله سیادت و تفوق و حکمرانی اختلافات شدیدی آمد که دوام سلطه عربی را درین سرزمین بشدت تهدید میکرد. در بار اموی که ملتفت اوضاع پر آشوب خراسان بود، یکی از رجال بسیار سخت سر و لشکر کش و خونریزی را برجای مفضل بن مهلب که از خاندان پارسا و نیکو اندیشی بود بخراسان گماشت.

این مرد آهین قتیبه نام داشت که در سال اول امارت و لید بن عبدالملک سنه ۸۶ هـ از طرف حجاج بن یوسف به خراسان آمد، و این وقتی بود که مفضل لشکر خود را برای فتح شومان و اخرون ماوراءالنهر آراسته بود، قتیبه که مرد ادب و زبان و شمشیر بود، هنگام باز دید این لشکر خطا به شور انگیزی را ایراد داشت و در مرو

---

افتوح ۵۱۶ طبری ۱۹۵/۵ بعد، الکامل ۲۱۹/۴ بعد، تاریخ یعقوبی ۲۷۶/۲، زین الاخبار ورق ۶۲ الف.

۲- ابو حفص قتیبه بن مسلم بن عمر بن حصین باهلی از رجال بزرگ و فاتحان معروف دوره اموی و مفاخر عربست. وی در ده سال حکمرانی خود در ماوراءالنهر تاحواشی چین پیش رفت و با استقلال حکم راند، و علاوه بر بطولت لشکری در اشاعر عرب و روایت آن هم دانا بود، در سنه ۵۹۶ هـ بدینا آمد، و در سنه ۵۹۶ هـ هنگامیکه در عصر سلیمان بن عبدالملک امیر اموی استقلال تام خود را اعلان داشت و از اطاعت در بار اموی برآمد، سرداران لشکر عرب بروشور میدادند، و وکیم بن حسان تمیمی او را در فرغانه بممر ۵۵ سالگی بکشت. چنانچه در فصل اول این کتاب گذشت، او را در فتوح ولایات شمال هندو کش و تخارستان تا بغلان کارنامه های شگفت آور لشکر است، و مردم فراوان را درین سرزمین کشتار نمود (الاعلام ۲۸/۶)

ایا س بن عبدالله را بر امور لشکری، و عثمان بن سعدی را بر مالیات و باژگذاشته و خود وی با لشکریان مجهز بو لایات شمال افغانستان حرکت نمود، هنگامیکه به تالقان رسید جمعی از بزرگان و دهقانان بلخ آمده و اطاعت کردند، چون از نهر آمو گذشتند، پیش فرمانده اعور چغانیان هدایا را با کلید سیمین پیش آورد، و قتیبه را بدر بار خویش باز خواند. ه. چنین حکمران کفتان (کذا در طبری اما در فتوح کفیان) و فرمانده جوزجان به تقدیم هدایا و اطاعت پرداخت، اما ملک شومان و اخرون (مربوط تخارستان) مقاومت کرد و بعد از جنگی که با قتیبه نمود، به قبول باژمان یافت و قتیبه از آنجا به مرو برگشت، و صالح برادرش را به سرداری لشکر گماشت، و او بانصر بن سیار در ماوراءالنهر به فتح و پیکار پرداخت.

گویند که در همین سال در جنگ بلخ، زن ابی خالد برمک بن برمک متولی طیب معبدنوبهار بلخ نیز اسیر شده بود، که از عبدالله بن مسلم برادر قتیبه حمل گرفت و چون قتیبه با بلخیان صلح کرد، و اسیران را باز میداد، این زن بلخی دعوی استلحاق جنین خود را نمود، و چون عبدالله همدان این ایام بمرد، استلحاق اولاد این زن را توصیه نمود.<sup>۲</sup>

مدت فرماندهی قتیبه در خراسان از ۸۶ تا ۹۶ هـ پوره ده سال دوام کرد، و درین مدت این ژنرال نامی عرب، در شمال آمو به فتوح و لشکرکشی های فراوانی پرداخت که از موضوع این کتاب خارج است. اما آنچه درین ده سال در صفحات شمال افغانستان واقع گشته شرح آن در فصل اول این کتاب در مبحث نیزک گذشت.

مورخان عدد لشکریان عرب را در خراسان در عصر فرماندهی قتیبه شرح داده اند که این عساکر در سال (۹۶ هـ) بقیادت و کعب بن حسان بر قتیبه شوریدند و در نتیجه قتیبه با یازده تن از اقارب او کشته شدند، عدد این عساکر تا زیان چنین بود:

۱- کذا در طبری. اما در الکامل: عثمان السمعی.

۲- فتوح ۱۷ طبری، ۵/۲۱۴ ببعده، الکامل ۴/۲۰۲ نقداً این روایت در قسمت برمکیان این کتاب

خواهد آمد.

از اهل بصره نه هزار، از بکر هفت هزار به قیادت حصین بن منذر.  
 از بنی تمیم ده هزار، بقیادت ضرار بن حصین ضببی.  
 از قبیله ازد ده هزار، بقیادت عبدالله بن حوزان.  
 از عبدالقیس چهار هزار، بقیادت عبدالله بن علوان عوذی.  
 از مردم کوفه هفت هزار، بقیادت جهم بن زحر و عبیدالله بن علی.  
 موالی عجم هفت هزار، بقیادت حیان خراسانی ۱.  
 جمله این عساکر پنجاه و چهار هزار.

عدد این لشکریان عرب آنقدر زیاد نیست که تمام خراسان و ماوراءالنهر را تا سمرقند و شاش (تاشکند) و از حواشی چین تا بغلان کفایت کند، ولی البته روحیه استوار و نیرومند اسلامی و دلاوری و لیاقت قتیبه و دیگر سپه سالاران عرب و ضعف و فرسودگی آئین و کیش قدیم، و اختلاف ملوک طوایف، و عدم تمرکز مردم خراسان علت شد که این قوای جزوی تمام این سرزمین را بدست آوردند.

ولی نفاق و فیودالیزم قبیلوی بنوامیه و درگذشت حجاج بن یوسف (سال ۷۹۵) سبب شد، که بنیان سلطه تازی را در خراسان متزلزل سازد، و مردم خراسان که منتظر چنین فرصت های مغتنم بودند، چنانچه در آینده بیاید ازین نزاع های قبیلوی تا زیان سود های فراوان بردند.

چون نظام امارت امویان بر مبادی قبیلوی و شخصی و خاندانی نهاده شده بود، و درین وقت در سال ۷۹۶ سلیمان بن عبدالملک بر تخت امارت اموی نشست، و حجاج بن یوسف نیز درگذشت، بنا بران دونفر ژنرالان بسیار دلاور و جها نگیر امویان که با حجاج ربط داشتند، از دربار سلیمان کوفته و معتوب گردیدند: یکی همین قتیبه بن مسام در شمال که فتوح اسلامی در خراسان و ماوراءالنهر تا شاش (تاشکند) و کاشغر مرهون همت اوست. ددیگر محمد بن قاسم سپه سالار جوان اموی که در جبهه سند تا کنار های بحر و دیبل (کراچی کنونی) و ملتان پیش

۱- فتوح ۲۰ طبری ۲۷۷/۵، الکامله ۷/۵

رفت ، و این هردو ژنرال بزرگ و دل‌آور پیروز ، با نردسایس دربار سلیمان با وضع اسفناک از بین برده و کشته شدند .

### سهم يك خراسانی :

استفاده خراسانیان از نزاع‌های بینی تازیان ، اندرین موقعی که سلطهٔ امویان در خراسان ضعیف میشد کاری بود که این مردم فراموش نکردند و طوریکه در سطور سابق خواندید ، در دسته‌های عساکر ۴۵ هزاری قتیبه هفت هزار مرد عجمی نیز بودند ، که قیادت ایشان را مردی نبطی (دارای لکنت‌زبان) کردی ، و او حیان خراسانی بود ، حیان در اشتعال نایرهٔ خانه جنگی بین تازیان به نفع مردم خویش دستی داشت .

حیان خراسانی و کیع بن حسان رقیب خطرناک قتیبه را بر خلافتش برانگیخت و با او پیمان یاورى و کمک بست ، چون کار این دورقیب تازی به نبرد و پیکار کشید ، و کیع عساکر عربی را بر قتیبه شورانید ، حیان به عساکر عجمی خود چنین گفت :

«تازیان بر خلاف دساتیر دینی خویش بایکدیگر

می‌جنگند ، بگذارید تا یکی دیگری را بکشند»<sup>۱</sup> «وای گروه

عجم! چرا خویشتن را برای قتیبه می‌کشید؟

آیا این آفت بر شما نیکوست؟»<sup>۲</sup>

حیان به فرزندش دستور داد ، که اگر در میدان جنگ کلاه خود را بر گردانم و بسوی لشکریان و کیع روم ، بایند تمام عساکر عجمی به قوای و کیع پیوندند .

این دستور حیان به مقام عمل رسید ، و عجمیان به و کیع پیوستند ، و قتیبه با تمام

خاندانش از بین رفت ، و حیان توانست این ژنرال فاتح و مقتدر ولایق عرب را که

۱- طبری / ۵ / ۲۷۷

۲- فتوح ۲۱ / ۵

در خراسان خونریزی ها نموده بود، بدست خود تازیان از بین برد، که بلاشبته  
مقدمه سقوط اقتدار و سیطره عرب در خراسان بود.

گویند یکی از خراسانیان بعد از مرگ قتیبه گفت:

«ای تازیان! شما مردی را کشتید که اگر در بین ما بودی

و مردی، جسد او را در تا بونی نهادیمی تا در روز جنگ

بوسیله آن پیر و ز بودیمی...»<sup>۱</sup>

حیان از بزرگ ترین و کاری ترین دشمنان عرب در خراسان شناخته شد،

چنانچه در سنه ۱۰۲ هـ سوره بن حر، به سعید خذینه فرمانروای عرب را پور داد، که

حیان بزرگترین دشمن تازیان است، و وی خراسان را بر قتیبه شورانید، و اکنون

هم می خواهد آشوبی را برایت تولید کند، و خود وی یکی ازین قلاع پناه

جوید.

سعید حیان را به مجلس خود فرا خواند، و شیراز هر آلود ساخت، و به حیان

خورانید، تا که بعد از چهار روز درگذشت، و بدین صورت درامای زندگی این مرد

نامور خاتمه یافت.

## ۴- امرای بنی امیه تا جنبش بومسلم

بعد از قتل قتیبه قاتل او و کعب بن حسان تاده ماه دیگر در خراسان حکم راند ، و در سنه ۵۹۷ یزید بن مهلب از دربار سلیمان بن عبدالملک به خراسان آمد ، و نخستین کاروی این بود که فرزند خود مخلد را به محاسبه و کعب گماشت ، او را حبس نمود و گفت :

« مال خدا را بده ! » اما و کعب جواب داد : « آیا من خزانه دار

خدا بودم ؟ »

یزید پسر خود مخلد را در خراسان ماند و خود وی با صد هزار مرد جنگی عربی و خراسانی توجه خود را به فتوح جرجان و دهقان سمت غربی خراسان معطوف داشت ، تا که در سنه ۵۹۹ سپاهان بن عبدالملک در گذشت و بجایش خلیفه دادگر و پارسا و درست کار اموی حضرت عمر بن عبدالعزیز بنشست ، این خلیفه بزرگ و پرهیزگار بر سنت پیامبر و خلفای او برفت ، و فتوح اسلامی را در هر طرف دوام داد ، و به فرماندهان ماوراءالنهر نامه یی نوشت و ایشان را بدین اسلامی باز خواند ، که برخی از ایشان کیش اسلامی را پذیرفتند ، خلیفه جراح بن عبدالله حکمی را با مارت خراسان گماشت ، او و مخلد بن یزید و کارداران او را زندانی کرد ، و عبدالله بن معمر یشکری را به ماوراءالنهر فرستاد ، که تاشان و حدود چین پیش رفت ، جراح بر قبضه شمشیر و استعمال زور و نیرو اتکاء کرد ، و در تذبذب مال دولت نیز سخت بیبیاک بود ، پارچه های سیم و زر را بر توشک خود نهادی ؛ و چون کسان وی بدر بارش داخل شدی ، هر یکی را بمقدار یکی در خور وی بودی زدی . اما خلیفه

دارای سیاست معقول و ملایمی بود، و از ملل رام شده فقط به گرفتن با ژقناعت می‌کرد، بنا بر این سیاست خلیفه و گماشته اش تضادی پیدا آمد، و خلیفه بجای اود و نفر کاردار عمده خود را فرستاد که عبدالرحمن بن نعیم غامدی سپه سالار لشکر، و عبدالرحمن بن عبدالله قشیر - ری کاردار مالیات بود.<sup>۱</sup> و در سنه ۱۰۰ هـ ایالت هرات به علی بن عامر ضبئی سپرده شد.<sup>۲</sup>

فرا مین خلیفه که در مورد تقرر این دو نفر به خراسان نیا ن نوشته شده در سرگذشت اداره و تقوای اجتماعی نظایر برجسته و روشنی است، که تاریخ خراسان بیاد دارد، خلیفه پارسا و مردم پرور چنین نوشت:

«ای مردم خراسان! ابرامو حربی شما عبدالرحمن بن نعیم و بر امور مالی شما عبدالرحمن بن عبدالله را گما شتم، اما با ایشان شناسایی سابقه ندارم، ولی به استناد خبریکه از آنها داشتم، ایشان را برگزیدم، اگر موافق میل شما باشند، شکر خدا را بجا آورید، و الا از خدا استعانت جوید و لاجول و لاقوة الا بالله.»<sup>۳</sup>

بخود عبدالرحمن بن نعیم چنین نگاشت:

«اما بعد: همواره به بندگان خدا برای خدا، بنده پند دهنده باش، در راه خدا از دشنام مردم مترس، زیرا خداوند بتو اولی تر از مردمست، و حق او بیشتر! در کارهای مردم به نیکوئی و نصیحت و امانت و خیر خواهی گرای، و مبادا که جز حق به چیز دیگری میل کنی، و ازو هیچ پوشیده نیست و پناه گاهی جز او نیست.»<sup>۴</sup>

این خلیفه خیر و نیکو کار در سنه ۱۰۱ هـ از جها ن رفت، وی موقع خراسان را در کشور

---

۱- فتوح ۵۲۴ طبری ۲۹۰/۵ ببعده، زین الاخبار ۶۶ الف

۲- مجمل فصیحی ۱۸۲/۱

۳-۴- طبری ۲۹۰/۵

وسیع اسلامی که درین اوقات ازدربای مدیترانه تا مرزهای چین میرسید ، بکمال  
وتمام درک کرده بود ، و به عامل خراج خود عقبه بن زرعه طایسی که بعد از قشیری  
فرستاده شده بود چنین هدایت داد :

« در مرزهای اسلامی بزرگتر و مهم تر از خراسان جایی را  
نمی بینم ، باژ آنرا بتمامی فراگیر و لسی ظلم مکن . اگر مالیات  
آنجا برایت کافی نباشد بمن بنویس تا ازینجا مالی فراوان  
بفرستم . »<sup>۱</sup>

باری عقبه بعد از سنجش مالیات و اصله به خلیفه نوشت : که اندازه باژ و مداخل  
مالی از مصارف آنجا بیش تر است . خایفه هدایت داد : مبلغ فاضل و باقی مانده را  
بر محتاجان آن جا تقسیم کن !<sup>۲</sup>

بعد از وفات خلیفه عمر بن عبدالعزیز در سنه ۱۰۱ هـ یزید بن عبدالملک بجایش  
نشست ، وی برای عراق و خراسان یک نفر ولی را که مسلمه بن عبدالملک باشد  
معین گردانید ، و مسلمه از طرف خود سعید بن عبدالعزیز اموی را بر خراسان حاکم  
کرد ، وی مرد رعنا و نازک متنعمی بود با قبای رنگین و موئیهای مرغول فرو هشته ،  
و چون از خراسان میان ملک ابغرو سعید مفضل پیش او آمدند گفتند : وی مانند خذینه  
( = دهقانه = باقوی خانه ) است<sup>۳</sup> و بدین نام سعید خذینه شهرت یافت .

سعید کارداران حاکمان سابق خراسان را معزول داشته ، و در کهنه ژ مرو  
حبس نمود ، و بر هرات معقل بن عروه قشیری را حاکم گردانید ، و خود وی در اراضی  
ماورای جیحون به حرب و ضرب پرداخت ، ولی چون مردی رعنا و خود آراء بود ،  
سران خراسان شکایت او را پیش مسلمه کردند ، و در نتیجه سعید بن عمرو حارشی ( منسوب

---

۱- ۲ طبری ۳۲۱/۵

۳ - چنانچه در فصل اول باستناد کتیبه بغلان و دیگر مدارک قوی شرح دادم ، خودی = خدای ،  
در دردی قدیم بمعنی شاه و شهنشاه و صاحب اختیار بود ، و فرماندهان را کابل خدای و زابل خدای  
و بخارا خدای گفتندی . معلومست که مؤلف آن خذینه بود ، که بلاذری ص ۵۲۴ و طبری ۳۵۰/۵  
و ابن اثیر ۴۳/۵ این مطلب را آورده اند .



به بنی حریش) در سنه ۱۰۳ هـ به امارت خراسان آمد، و چون صفحات شمال آمو  
پر آشوب بود، وی در سنه ۱۰۴ هـ از آمو گذشت و با دهاقین آن سامان در آویخت که  
شرح آن نبردها و وظیفه تاریخ افغانستان نیست، و هم درین سال عباس بن اوس  
و محسن بن خزیمه در ایالت هرات حکمرانی داشتند<sup>۲</sup>

در همین سال ۱۰۴ هـ سعید را از خراسان معزول و بجایش مسلم بن سعید کلابی  
را نصب کردند، وی در امارت هشام بن عبدالملک در سنه ۱۰۵ هـ از آمو گذشت و با  
افشین در آویخت، و به شش هزار برده با او صلح نمود، و بعد از آن بمرو برگشت،  
و هم او بر تخارستان نصر بن سیار را حکم ساخت، ولی در بین قبایل مضر  
و یمنی عربی در بروقان بلخ فساد افتاد، و بعد از مذاکرات نمایندگان طرفین خاموش  
شد، و در سنه ۱۰۵ هـ فضل بن هناد به حکمرانی هرات گماشته شد، و او از طرف خود  
ابراهیم بن عبدالرحمن حنفی را به کفالت فرستاد<sup>۳</sup>

اسد و مرکز شدن بلخ: در سنه ۱۰۶ هـ مسلم بن سعید در حالیکه در فرغانه به جنگ  
مشغول بود، از امارت خراسان بر طرف و بجایش اسد بن عبد الله گماشته شد،  
وی در سنه ۱۰۷ هـ بر کوهسار غر شستان پیوسته به جبال تالقان تاخت. ولی فرمانده  
آنجا که نمرون (کذا در طبری ۳۸۷/۵ ولی در فتوح ۵۲۶ نمرود؟) بصلح پیش آمد  
و مسلمان شد، و اسد بعد ازین بر جبال غور نیز بناخت، و مردم آنجا اموال خود را  
در غاری نهاده بودند که از هیچ طرف راهی نداشت، ولی اسد تابو آنها ساخت و مردمان  
خود را در آن نشانده، و بوسیله ریسمانها به آن غار رسانید، تا از آن اموالی را که  
توانستند کشیدند.

بعد ازین اسد مرکز عسکری را از بروقان دو فرسخی بلخ به بلخ انتقال داد،  
و دیوان هارا نیز بدین شهر آورد، و به بنای بلخ پرداخت، و این کار را به یکی از

---

۱ - فتوح ۵۲۵ طبری ۳۵۰/۵ بیعد، الکامل ۴۹/۵

۲ - مجمل فصیحی ۱۸۵/۱

۳ - همین کتاب ۱۸۷/۱

اکا بر آنجا، ابو خالد برمک بن برمک (سادن نوبهار) سپرد، و لشکر عربی را که در پروقان بود، به بلخ منتقل کرد. (سال ۱۰۷ هـ) و بلخ بعد ازین پس از مرو مرکز ثانی قوا و اداره عرب برای خراسان و ماوراءالنهر گردید، و در سنه ۱۰۷ هـ مجشر بن مزاحم سلمی و شجاع بن تیهان قرشی در هرات حکمرانی داشتند<sup>۲</sup>.

گویند اسد بن عبدالله از نهر آمو گذشته و بر ختلان حمله کرد و خاقان حکمدار آنجا او را بشکست چون در کمال فضاحت به قوادیان برگشت، کسودگان در باره اش چنین می سرودند:

از ختلان آمدی      بروتباه آمدی<sup>۳</sup>

برخی چنین حکایت کنند که در سنه ۱۰۸ هـ چون اسد از ختلان هزیمت یافته برگشت مردم خراسان درباره او چنین گفتندی:

از ختلان آمدی      بروتباه آمدی      بیدل فراز آمدی؛

### هزل اسد و حکمرانی حکم و آمدن داعیان نخستین

#### آل عباس بخراسان

اسد بن عبدالله در خراسان نیکنام نبود، و در بین قبایل عربی تعصب و پر خاشی پدید آورد، و نصر بن سبای یکی از سرداران عرب را با هم راهان وی از مضر عرب تازیانه زد، و مردم را به دوازده هزار مرد شمشیری خویش تهدید نمود، چون بلخیان او را «زاع» گفتندی وی روزی فراز منبر بلخ چنین گفت:

«یا اهل بلخ! لقبتمونی الزاع والله لازین قلبکم»

در چنین حال که خراسان پر آشوب بود، امیراموی هشام بن عبدالملک، اسد را از فرماندهی خراسان پس خواست، و او در سنه ۱۰۹ هـ با جمعی دهقانان خراسان

۱ - قنوح ۵۲۶ طبری ۳۸۸/۵ بعد و الکامل ۶۴/۵

۲ - مجمل فصیحی ۱۸۷/۱

۳ - این بیت و بیت مابعد از قدیمترین نمونه های سرود های منظوم دری در عصر اسلامی است.

۴ - طبری ۲۹۰/۵

۵ - طبری ۳۹۴/۵